موسسه فرهنگی مطالعات
وتحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران

بولتن ویژه

شماره : ۸۳/۱۰۴/۵۷
فروردین ۱۳۸۳

فهم تصوف
و
نقش بالقوه آن در سیاست خارجی آمریکا

این بولتن، گزارشی است جامع
از سخنرانی‌های صورت گرفته
در کنفرانسی با عنوان فوق که
توسط مرکز نیکسون برگزار شده‌است.

تلفن : ۴ـ۲۸۶۳۲۸۰
نشانی اینترنت :
www.tisri.org
پست الکترونیکی :
info@tisri.org

فهم تصوف و نقش بالقوه آن در سیاست خارجی آمریکا

Understanding Sufism and its Potential Role in US Policy

مؤسسهٔ فرهنگی مطالعات و تحقیقات
بین‌المللی ابرار معاصر تهران

۱۳۸۴

فهم تصوف و نقش بالقوه آن در سیاست خارجی آمریکا/ [ویرایشگر زینو باران]؛ نظارت و اجرا مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران – معاونت پژوهشی. – تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۴.

۴۵ص.- (مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران؛ ۱۵۷؛ سیاست جهانی؛ ۸۶)

ISBN: 964-8480-60-4: ۲۵۰۰۰ ریال

عنوان به انگلیسی: Understanding Sufism and its Potential Role in us Policy, edited by Zeyno Baran, March 2004.

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا.

۱. تصوف – ایالات متحده. ۲. تصوف – اوراسیا. ۳. ایالات متحده – روابط خارجی. الف. باران، زینو، ویراشگر، Baran, Zeyno ب. مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.

BP ۲۲۷ /۹ف۹الف ۲۹۷/۸۹

کتابخانه ملی ایران ۸۴-۸۰۵

انتشارات مؤسسهٔ فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران

تهران: صندوق پستی ۳۸۴۹ ـ ۱۵۸۷۵، تلفن: ۲۸۵۲۲۴۳، نمابر: ۲۸۶۳۲۸۰

نشانی اینترنت:www.tisri.org پست الکترونیک: info@tisri.org

این بولتن ترجمه‌ای است از:

Understanding Sufism and its Potential Role in US Policy, Edited by Zeyno Baran, March 2004

بولتن ویژه: فهم تصوف و نقش بالقوه آن در سیاست خارجی آمریکا

نظارت و اجرا: مؤسسهٔ فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران ـ معاونت پژوهشی

حروفچین: منصوره سعادت

صفحه‌آرا: علی‌اکبر حسینیه فراهانی

چاپ نخست: فروردین ماه ۱۳۸۴

شماره: ۸۳/۱۰۴/۵۷

شابک: ۴ ـ ۶۰ ـ ۸۴۸۰ ـ ۹۶۴

کدبازیابی در کتابخانه دیجیتالی دید: BB0002005010217061 6

شمارگان: ۴۰۰ نسخه

قیمت: ۲۵۰۰ تومان

پیش‌گفتار

این بولتن گزارش کاملی از سخنرانی‌های علنی و چکیده‌ای از محورهای همایشی است که تحت عنوان «فهم تصوف و نقش بالقوه آن در سیاست خارجی ایالات متحده» توسط مرکز نیکسون برگزار شده است. این همایش که در حقیقت بخشی از پروژه «امنیت بین‌المللی» مرکز نیکسون می‌باشد، به بررسی نحوه ارتباط نقش تصوف در سیاست خارجی ایالات متحده پرداخته و تمرکز خود را به‌طور عمده بر اوراسیا و بزرگ‌ترین فرقه صوفی آن، فرقه نقش‌بندی و نیز دیگر فرقه‌های صوفیانه در ترکیه معطوف ساخته است.

اصولاً برداشت عمومی از محیط تصمیم‌گیری و فرایند سیاستگذاری خارجی ایالات متحده آمریکا این است که به جهت رویکرد مدرنیستی و تکوین ساخت دولت مدرن در این کشور، توجه چندانی به نیروها و جریان‌های سنتی و سنت‌گرا نمی‌شود. عموماً این نگرش وجود دارد که آمریکا برای انجام تغییرات مطلوب و نیل به مقاصد خود در مناطق روبه توسعه در حال گذار مانند خاورمیانه، آفریقا، آسیای مرکزی و قفقاز بر عناصر و جریان‌های نواندیش و تجددخواه تأکید و تمرکز دارد. برای اثبات این ادعا، می‌توان به عملکرد آمریکا در هدایت انقلاب‌های انگلیسی و مخملی در آسیای مرکزی و شمال قفقاز در حمایت از گروه‌ها و نیروهای سیاسی که درپی نوگرایی (به معنای غربی شدن) بودند، اشاره کرد.

هر چند به واقع چنین رویکرد و رویه‌ای در سیاست خارجی آمریکا وجود دارد، اما این امر گویای همه واقعیت نیست. محیط پیچیده و سنتی مناطقی مانند آفریقا، خاورمیانه، آسیای مرکزی و قفقاز نوعی عملگرایی را به سیاست‌های ایالات متحده تحمیل نموده است. در نقاط مزبور اولویت‌های سیاسی و امنیتی آمریکا ایجاب می‌کند که برای تثبیت هژمونی خود، علاوه بر حمایت از نیروهای سنتی حاکم مانند شاهان و شیوخ عرب خلیج‌فارس، سایر عوامل از جمله نقش و نفوذ سایر جریان‌های فکری، سیاسی و اجتماعی سنتی را مورد توجه قرار دهد. این رویکرد به ویژه پس از ورود حلقه نومحافظه‌کاران به کاخ سفید و پس از رخداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تقویت شده است.

با این حال نگاه آمریکا به مناطق دیگر، همانگونه که چارلز فربنکس در مقاله ارایه شده به این همایش تأکید می‌ورزد، به شدت تابع نگرش «شرق شناسانه» می‌باشد. نگاه شرق‌شناسی، میراث مکتب فکری روشنگری کلاسیک اروپایی است که براساس آن غرب به مثابه کانون جهان انگاشته می‌شود و شرق «دیگر» غرب است. و مغرب زمینیان با دیگر سازی از طریق شرق‌شناسی به باز تعریف و بازشناسی خود می‌پردازد.

غلبه این نگرش بر تفکر غربی و آمریکایی در نگاه به شرق مورد اذعان و اعتراف دیگر صاحب‌نظران شرکت کننده در همایش مورد بحث، از جمله «برنارد لوئیس» نیز هست که در جلسه پرسش و پاسخ به آن می‌پردازد و سلطه این رویکرد بر دستگاه فکری و سیاسی غرب را خطرناک می‌داند. نسخه تجویزی لوئیس، تلاش برای شناخت تفهمی و بدون واسطه ترجمه ناشی از متن‌های واسطه است که تنها به اختلاف فهم می‌انجامد.

البته این رویکرد در پرتو گسترش اندیشه‌های انتقادی متفکرانی مانند ادوارد سعید، نوام چامسکی و بابی سعید مورد نقد قرار گرفته است. در حوزه اجرایی روابط خارجی هم، مواجهه آمریکا با چالش‌های بی‌شمار در جهان اسلام، آمریکائیان را به بازاندیشی انگاره‌های قبلی در خصوص خاستگاه و میزان نقش و نفوذ جریان‌های فکری، سیاسی و اجتماعی در جوامع مسلمان وادار نموده است. برگزاری نشست تخصصی فوق توسط مرکز مطالعاتی نیکسون در همین راستا قابل توجیه می‌باشد.

در این همایش صاحب‌نظران و کارشناسان آمریکایی و غیرآمریکایی از ابعاد مختلف به بررسی تاریخچه، کارکرد تصوف و نقش و تأثیر آن در اهداف و منافع آمریکا پرداخته‌اند. برای دریافت شناختی تفهمی از ماهیت جریان تصوف، یکی از مشایخ فرقه نقش‌بندی هم در این سمینار به ایراد سخن پرداخته است. نقطه تمرکز سخنرانان نسبت سنجی کارکرد تصوف با منافع آمریکا در خاورمیانه و آسیای مرکزی و قفقاز می‌باشد. با توجه به چالش و تهدید جدی فراروی منافع آمریکا از سوی جریان‌های اسلامی سلفی و بنیادگرای رادیکال، نقش تصوف در کاهش و مهار این تهدید برای آمریکا مورد تأکید اغلب حضار همایش قرار می‌گیرد.

دیگر نکته مورد اشاره، نحوه تعامل آمریکا با جریان صوفی‌گری در هر یک از مناطق است. در این زمینه برخی سخنرانان به اهمیت کمک‌های آمریکا برای تقویت تصوف از طریق احیاء مراکز و مواریث تاریخی، تصحیح متون عرفانی و بازسازی نهادها و مراکز آموزشی آنها اشاره دارند. البته این حمایت می‌بایست به‌گونه‌ای باشد که حساسیت رقیبان صوفیان را بر نیانگیزد؛ به‌ویژه که از نگاه کارشناسان

حاضر در جلسه، تصوف در خاورمیانه، آسیای مرکزی و قفقاز با دو جریان فکری سیاسی نیرومند در رقابت است:

الف) مدرنیست‌ها که تصوف را به‌عنوان جریانی ارتجاعی و بازمانده از سنت می‌شناسند؛ جریانی که نه تنها سنخیت و تناسبی با فرایند نوسازی جوامع رو به توسعه ندارد، بلکه در جهت قهقرایی سیر می‌کند.

ب) جریان شریعت‌گرای سلفی که تصوف را انحرافی از سیره سلف صالح می‌داند و در طول تاریخ به شدت به مقابله و سرکوب آن پرداخته است.

در مقام نقدی مختصر می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. در اغلب مقالات تصوف به مشابه امری کلی نگریسته شده و اختصاصات و تنوعات درونی آن کمتر مورد توجه قرار گرفته است. به‌ویژه غفلت از دو دسته مهم دراویش اهل تسنن و تشیع قابل تأمل می‌باشد.

۲. توجه صرف و عمده به خصلت معنویت‌گرایانه و روحانی در تصوف، کاستی مشهودی در تصوف‌شناسی است که به نادیده گرفتن جنبه‌های سیاسی و اجتماعی صوفی‌گری می‌انجامد که به‌ویژه با عنوان جلسه تناقض دارد.

۳. هرگونه بحث از تصوف، خاستگاه و دسته‌بندی‌های آن بدون درنظر گرفتن نقش بی‌بدیل و تأثیرگذار فرهنگ و تمدن ایرانی ناقص و ناکارامد است که در این همایش جز یک مقاله عملاً به این مهم توجهی نشده است.

در خصوص پیامدهای پیگیری چنین رویکردی در سیاست خارجی آمریکا بر منافع و امنیت ایران توجه به نکته سوم اشاره شده ضروری است. با عنایت به پیوند گسست‌ناپذیر فرهنگ و تمدن ایرانی و زبان فارسی با میدان تصوف، هرگونه تلاش برای بازخوانی نقش و موقعیت صوفی‌گری و احیاء مجدد آن، تنها از طریق اهتمام به فرهنگ و تمدن ایرانی ـ اسلامی امکان‌پذیر خواهد بود. در این صورت فرصت مناسبی برای فعال‌سازی دیپلماسی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران و بسط و تداوم اصول مبنایی سیاست خارجی کشورمان در حوزه تمدن ایرانی برای گسترش همگرایی‌ها و تعاملات منطقه‌ای پدید خواهد آمد.

همایش «فهم تصوف و نقش بالقوه آن در سیاست خارجی آمریکا» در ۲۴ اکتبر ۲۰۰۳ در شهر واشنگتن برگزار شده است.

بهزاد احمدی لفورکی
مدیریت بولتن‌ها
معاونت پژوهشی

فهرست

میزگرد اول: تصوف: تاریخ، الهیات و فرقه‌ها ۱۱

میزگرد دوم: تصوف در اوراسیا ۲۱

جلسه پرسش و پاسخ ۳۳

میزگرد سوم: تصوف و پیامدهای آن برای سیاست خارجی ایالات متحده ۴۴

میزگرد اول: تصوف: تاریخ، الهیات و فرقه‌ها

دکتر تیموتی جی. جیانوتی، گروه مطالعات مذهبی دانشگاه دارگون

دکتر زکی ساری‌توپراک، گروه مطالعات مذهبی دانشگاه جان کرول

دکتر هدیه میراحمدی، مدیر اجرایی شورای عالی اسلامی آمریکا

دکتر تیموتی جی. جیانوتی[1]، گروه مطالعات مذهبی دانشگاه ارگون

جیانوتی در بحث خود ضمن محور قرار دادن خاستگاه‌ها و تحولات تصوف، سخن خویش را با تبیین این امر آغاز کرده است که امروزه خود کلمه «تصوف» یکی از موانع اصلی هرگونه بحث درباره تصوف می‌باشد و این از آن روست که این کلمه بر انواع گسترده‌ای از گروه‌ها، اعتقادات و اعمال دلالت می‌کند. اگرچه امروزه افراد زیادی خود را به عنوان «صوفی» معرفی می‌کنند، اما نباید تصور شود که این افراد اصولاً تعلق رسمی یا حتی غیررسمی به اسلام دارند. برای مثال، ممکن است شخصی به یک گروه تحقیق کننده در مورد مولوی یا به یک جنبش التقاطی عصر جدید که از ایده‌ها و اعمال صوفی‌گری الهام گرفته، تعلق داشته ولی در عین حال با تصوف سنتی که عمیقاً ریشه در ایمان و سنن اسلامی دارد، هیچ‌گونه ارتباط واقعی نداشته باشد. با این حال جی آنتونی تأکید نموده که به‌رغم اعتقاد مسلمانان مبنی بر رابطه جزئی بین اسلام و تصوف، تصور اسلام بدون ارزش محوری تصوف یعنی ارزش درستکاری یا «احسان» غیرممکن است. این درستکاری به‌عنوان یک حضور قلبی یا توجه ذهنی انگاشته می‌شود که جهد می‌ورزد تا لحظه لحظه زندگی فرد را در

---

1. Timothy J. Gianotti

محضر خداوند تقرر بخشد، حضوری قلبی که نفس، توهمات بیهوده، دلمشغولی‌های مربوطه به گذشته و آینده و سرگرمی‌های مادی مانعی بر سر راه آن نمی‌شوند. تصوف، از این دید، نمایانگر جوهره اسلام هم در مقام یک دین و هم به عنوان سلوکی باطنی است، چرا که برآماده‌سازی شخص زائر برای آشنایی نهایی با خداوند تأکید می‌ورزد.

جیانوتتی، بررسی موجز خود درباره تاریخ تصوف را با تأسیس اسلام در مدینه آغاز کرده است، جایی‌که حضرت محمد(ص) اولین جامعه اسلامی را در ۶۲۲ میلادی بنیان نهاد و شخصاً اولین نسل مسلمانان را به‌وجود آورد و تربیت کرد. جیانوتتی با اشاره به ملاقاتی بین پیامبر(ص) و فرشتهٔ جبریل، چارچوب ضروری برای فهم جایگاه تصوف در اسلام را ترسیم نموده است. طبق این روایت، از پیامبر در خصوص سه مورد از اساسی‌ترین جنبه‌های دین سؤال شد. اعتقاد یا «ایمان» یعنی «اعتقاد به خدا، فرشتگان او، کتاب‌های او و پیامبرانش، ایمان به آخرت و دیدار نهایی با او و ایمان به تقدیر الهی در همه امور چه خوب و چه بد». عمل یا «اسلام» یعنی شهادت دادن به این‌که خدایی جز الله نیست، محمد(ص) فرستادهٔ خداست و برپا داشتن نماز، دادن صدقه، روزه گرفتن در ماه رمضان و در صورت استطاعت، زیارت خانه خدا در مکه و درستکاری یا «احسان» یعنی عبادت خدا به‌گونه‌ای که گویی او را می‌بینید و اگر شما او را نمی‌بینید در آن صورت عبادت خدا با علم به این‌که او مطمئناً شما را می‌بیند، واجب است.

در طول قرون اولیه اسلام، زمانی‌که اسلام شکوفایی فکری و گسترش سریع و بی‌نظیر خویش را آغاز کرد، متفکران اسلامی متقی شور و شوق زیادی را صرف نظام‌مند کردن و تدوین دین جدید کردند. بنابراین، دانشمندان یا علماء اولیه به تخصص یافتن در بخش‌هایی که در زندگی روزمره مردم کاربردهایی عملی داشت، پرداختند، از جمله یکسان‌سازی و به‌خاطر سپاری قرآن، مطالعه قواعد عربی (که امکان تفاسیر و قرائت‌های دقیق‌تری از اسلام را فراهم می‌کرد) و احادیث (جمع‌آوری و تأیید صحت گفتار و اعمال پیامبر(ص))، فراهم‌سازی یک سلسله عقاید «اصول‌گرایانه» مبسوط‌تر در مواجهه با گروه‌های «بدعت‌گذار» متعدد و تدوین روش اساسی اسلام برای زندگی (علم قوانین یا فقه). این تلاش به شدت بر تلاش‌های قبلی برای یکسان‌سازی قرآن، تثبیت عقاید و جمع‌آوری مجموعه موثقی از احادیث تکیه داشت. به‌طور خلاصه طی این دوران، تثبیت جزئیات اصول رفتاری (اسلام) و اصول عقیدتی (ایمان) توجه اکثر محققین مذهبی را به خود جلب نمود.

با وجود این، بعضی از مسلمانان با احساس خطر از این توجه انحصاری فزاینده به مقتضیات

ظاهری ایمان، به شرح و تدوین یک علم مکمل که بر حیات باطنی (احسان) تأکید داشت پرداختند، علمی که در قرآن، سنت پیامبر و اعمال صحابه نزدیک پیامبر ریشه دارد. بعضی محققان و مؤمنین این علم را «علم طریق آخرت» می‌نامند که هم در برگیرنده معرفتی کاربردی و برخوردار از گرایش عملی در زمینه تهذیب قلب است و هم شامل بعدی نظری است که در جنبه‌های عرفانی ایمان رخنه کرده است. این رهروان «طریق باطنی» با وجود تصدیق اعتبار و ضرورت علم فقه، حفظ صورت ظاهری را کافی ندانسته و توجه خویش را به مذاقه در عقاید، نیات و حالات روحی‌ای که برای تهذیب و تسلط بر دل‌های خواهان سلوک ضروری است، معطوف می‌کردند. بنابراین قلمرویی که «استادان حیات اخروی» عقاید و نفوذ خود را در آن اعمال می‌نمودند، عالم نامحسوس دل بود، حیطه‌ای سرشار از ظرائف در ورای درک چشمان ظاهربین و در عین حال حیطه‌ای که از طریق سلوک و دیده باطنی فهم شهودی قابل درک می‌باشد.

با گذشت زمان، استادان خاصی به‌عنوان معلم و متخصص نمونه این روش به ظهور رسیدند. در قرن دوازدهم، جوامع و فرقه‌های مردمی تصوف شکل گرفت که هرکدام در هر نسل توسط یک استاد بزرگ یا شیخ و به‌وسیله یک جانشین شخصاً برگزیده یا به‌عبارتی خلیفه اداره می‌شد. اعتبار معنوی هر فرقه از طریق سلسله پیوسته‌ای از تسلسل و انتقال معنوی حجت می‌یافت که امتداد آن به شیخ بنیانگذار فرقه و در ورای او تماماً به پیامبر(ص) می‌رسید.

بنابراین تصوف، که هر جامعه و فرقه آن از پیروان بسیار زیادی برخوردار بود، هم به‌عنوان یک علم مذهبی و هم به‌عنوان یک حرکت اجتماعی نمایان شد. در حقیقت همان‌طور که این فرقه‌ها به شکوفایی و گسترش حوزه خود در جهان اسلام ادامه می‌دادند، مرشدان آنها نیز از اقتدار عظیمی نه‌تنها در امور مذهبی بلکه در عالم مادی برخوردار شدند. این مرشدان بدان پایه رسیدند که از تکریم و حمایت هزاران و حتی ده‌ها هزار مرید برخوردار گردیدند که همه آنها به اطاعت از آن شیخ و به‌واسطه او به اطاعت از پیامبر(ص) و در نهایت خدا سوگند خورده بودند.

جیانوتی چنین نتیجه می‌گیرد که تصوف به اشاعه اسلام در آسیای مرکزی و شرقی، مجمع‌الجزایر جنوب‌شرق آسیا، شبه قاره هند و منطقه جنوبی صحرای آفریقا کمک نمود و نیرویی معنوی و اجتماعی بود. تصوف با حساسیت‌هایی فرهنگی به تبلیغ می‌پرداخت و تساهل و همکاری بین ادیان را ارتقا بخشید و هرگز به‌خاطر فعالیت‌های سیاسی صرف، دست از زندگی معنوی و اصل مذهبی برنداشت.

دکتر زکی ساری‌توپراک[1]، گروه مطالعات دینی دانشگاه جان کرول

ساری‌توپراک مطلبش را با بیان این‌که الهیات تصوف یک روش عمیق و عرفانی است که شخص از طریق آن می تواند به عالم غیب (الغیب) یا سپهر واقعیت اعلی راه یابد، آغاز کرده و این موضوع را که کل سنت تصوف اسلامی، در حقیقت می‌تواند به‌عنوان یک «جست‌وجوی مستمر برای رسیدن به عالم غیب» بیان گردد را مورد بحث قرار داده است. این موضوع در خود آیات ابتدایی قرآن مورد تأکید قرار گرفته است؛ طبق این آیات آنهایی که تقوای الهی پیشه می‌کنند و از الوهیت آگاهی دارند «کسانی هستند که به عالم غیب ایمان دارند»[2]. به‌عبارت دیگر، شخص نه با چشمان ظاهری بلکه با چشم بصیرت است که به معرفت خدا نائل می‌شود.

ساری‌توپراک اهمیت معنویت در تصوف را با استناد به قرآن و احادیث حضرت محمد(ص) یعنی دو منبع اصلی اسلام برجسته ساخته است. همه صوفی‌ها از این آیه قرآنی که «زندگی دنیوی چیزی جز لهو و لعب نیست و زندگی اخروی زندگی واقعی است»[3]، پیروی می‌کنند. قرآن با تأکید بر اهمیت بسیار زیاد قلب می‌گوید: «آگاه باش که دل با یاد خدا آرام می‌گیرد.»[4] ساری‌توپراک این آیه قرآنی را با تصوف بسیار مرتبط می‌داند چرا که این آیه دو واژه کلیدی بسیار مهم یعنی «تطهیر دل» و «یاد خدا» را عرضه می‌کند که هر دو این‌ها تشکیل‌دهنده جوهره سنت تصوف هستند.

صوفی‌ها معتقدند که نتیجه شناخت خدا، عشق به او و شادی روح خواهد بود. این سفر سه مرحله را دربرمی‌گیرد: ایمان به خدا، شناخت خدا و عشق به او. نتیجه مرحله آخر، عشق به مخلوقات خدا خواهد بود. همان‌طور که یانوش امره[5]، شاعر عارف بلندآوازه ترکیه می‌گوید: «ما به‌خاطر خالق عاشق مخلوقات هستیم». صوفی به این جهان به‌عنوان کتاب خدا می‌نگرد و هر قسمتی از طبیعت را آیه‌ای از خداوند می‌داند. او با مشاهده طبیعت، به آرامش و شادی روحی می‌رسد. در نتیجه این امر در قلب صوفیان جایی برای تنفر باقی نخواهد ماند.

عرفای اسلامی قرون وسطی برای کمک به مریدان در رسیدن به حد اعلای یقین در سلوک خویش به سوی عالم غیب به تأسیس فرقه‌های صوفیانه پرداختند. مولوی معروف‌ترین شاعر و عارف مسلمان قرن

---

1. Zeki Saritoprak

۲. سورهٔ ۲، آیهٔ ۳

۳. سورهٔ ۶، آیهٔ ۳۲

۴. سورهٔ ۱۳، آیه ۲۸

5. Yanus Emre

سیزدهم، با تأکید بر اهمیت راهنما در این سفر می‌گوید: «اگر شما بدون راهنما قدم در راه بگذارید، سفر دو روزه شما صدسال طول خواهد کشید» این سفر ذاتاً مجاهده‌ای است علیه تمام ضعف‌های بشری.

قرآن از روح بشری (نفس) که به پلیدی فرمان می‌دهد به‌عنوان چنین ضعفی سخن می‌گوید. از آنجا که نفس تا زمان مرگ انسان همراه او می‌ماند، این مجاهده نیز در سرتاسر کل زندگی فرد ادامه می‌یابد: این امر حتی در مورد کسانی‌که به بالاترین درجه یقین رسیده‌اند نیز صادق است. این مجاهده‌ای که مستقیماً علیه روح باشد نیست بلکه برعلیه تمام عادت‌ها و تمایلات بد و زشت است. صوفی‌ها در خصوص این تلاش دائمی، این حدیث حضرت محمد(ص) که «نفس (روح) درون شما خطرناک‌ترین دشمن شماست» را به‌عنوان نقطه عزیمت خویش می‌انگارند.

فرد صوفی از طریق این مجاهده برای رسیدن به درجه‌ای که آن را درجه «انسان کامل» می‌نامند تلاش می‌کند: در این مورد، همچنین سنت صوفی از سه مرحله ایثار مذهبی مختلف تشکیل شده است: علم الیقین (یقین از طریق علم)، عین الیقین (یقین از طریق مشاهده) و حق الیقین (یقین از طریق سلوک (تجربه)). مرحله آخر، مرتبه اعلا است که به‌عنوان معرفت خداوند نیز از آن یاد می‌شود و اگرچه تمام صوفی‌ها برای رسیدن به این مرحله تلاش می‌کنند، اما همگی نمی‌توانند به این مرحله نائل آیند.

(امام) علی(ع)، خلیفه چهارم و داماد پیامبر، نمونه عالی کسی است که به این درجه از ایمان رسیده است. (امام) علی(ع) می‌گوید: «اگر پرده عالم غیب برداشته شود، برشدت ایمان من افزوده نخواهد شد». به‌عبارت دیگر، ایمان او آنقدر قوی بود که حتی اگر قرار بود خدا را هم ببیند، نمی‌توانست با یقین بیشتری به او ایمان آورد. بنابراین علی(ع) سلطان (پیشوای معنوی) همه صوفی‌ها تلقی می‌شود.

شخصیت (امام) علی(ع)، به‌دلیل این اهمیت فوق‌العاده‌اش نزد مسلمانان شیعه و سنی، زمینه مشترکی را بین این دو مذهب به‌وجود آورده است. صوفی‌ها، به‌خصوص در میان اهل تسنن به‌شدت بر اهمیت (امام) علی(ع) تأکید می‌کنند. ساری‌توپراک چنین استدلال می‌کند که بنابراین صوفی‌ها می‌توانند گفتمان بین شیعه و سنی را ارتقاء بخشند، دو سنتی که او آنها را به لحاظ سیاسی متفاوت اما به لحاظ اعتقادی یکسان می‌داند.

در ادامه آمده است که منبع اعتقادات صوفیان قرآن و احادیث نبوی هستند. اما شکی نیست که عرفای مسلمان مفاهیم بسیاری را از سنت یهودی ـ مسیحی اخذ کرده‌اند. منبع دوم (یعنی سنت یهودی ـ مسیحی) تصوف را به‌واسطه افراد خاصی از عرفای سابقاً مسیحی و یهودی که به تصوف اسلامی گرویده بودند و همچنین از طریق تعامل فرهنگی گسترده‌تری که از قرن هفتم تا زمان جنگ‌های صلیبی و حتی پس از آن ادامه داشت، تحت تأثیر خویش قرار داده است. در نتیجه، بسیاری از صوفیان عیسی مسیح(ع) را نیز یک

الگوی معنوی مهم می‌دانند. حتی صوفیانی هستند که صرفاً به خاطر تقلید از مجرد بودن مسیح، مجرد باقی مانده‌اند. اما علی‌رغم این حقیقت که صوفی‌های مسلمان با عرفای یهودی و مسیحی تعاملاتی داشته‌اند و سنت‌های مسیحی ـ یهودی را محترم می‌شمارند، این قرآن و احادیث پیامبر(ص) هستند که منابع اصلی و مطلق تصوف به حساب می‌آیند.

با وجود این، در سرتاسر تاریخ اسلام، میان صوفی‌ها و محققین شریعت اسلامی که ریشه داشتن عقاید صوفیان در قرآن و احادیث پیامبر را رد می‌کنند، تنش‌هایی وجود داشته است. این افراد به دو گروه تقسیم می‌شوند: آنهایی که تصوف را به اسم اسلام رد می‌کردند و آنهایی که تصوف را به‌نام مدرنیته رد می‌کنند. گروه اول استدلال می‌کند که تصوف بدعتی علیه آموزه‌های اسلامی است و گروه دوم معتقد است که تصوف کاربردی برای دوران مدرن ندارد و صرفاً یک نوع صلح‌طلبی است که موجب عقب‌ماندگی جهان اسلام در عصر علم و تکنولوژی گردیده است.

اصل این تنش به این مسئله برمی‌گشت که محققین به تربیت اهمیت می‌دادند، در حالی‌که صوفی‌ها حقیقت را ارج می‌نهادند. محققین شریعت اسلامی خواستار آن بودند که صوفی‌ها از شریعت پیروی نمایند. اما بسیاری از صوفیان شرعیات را غیرضروری تلقی می‌کردند و در عوض مصمم بودند تا از توانایی‌های عقلانی‌شان که معتقد بودند قرآن به طرفداری از آن برخاسته است، استفاده نمایند. به عقیده ساری‌توپراک، صوفیان معتقدند که نسخ مذهبی، (کتاب) مسلمانان را به اندیشیدن و استفاده از عقلشان برای فهم معنای خلقت تشویق می‌نمایند. به هر حال برخی روشنفکران مسلمان آن‌طور که در نسخ اسلامی توصیه شده از روش عقلانی تبعیت نمودند. بنابراین، در نتیجه این تلاش‌های محققانه، یک نظام قضایی اسلامی و بسیاری از اندیشه‌های اسلامی به ظهور رسیدند. امروزه این تنش به صورت مبارزه‌ای بین وهابیت و تصوف و به‌طریقی بسیار حاد و افراطی همچنان ادامه دارد.

اکثریت افراد صوفی به آموزه‌های سنتی و اساسی اسلام وفادار مانده‌اند اما تحولات دوران مدرن چالش‌هایی برای زندگی آنها به‌وجود آورده است. به‌عنوان مثال در ترکیه، به‌رغم غیرقانونی اعلام شدن تصوف در ۱۹۲۴، هنوز هم فرقه‌های متعدد صوفی‌ای هستند که تلاش می‌کنند خود را با چالش‌های زندگی جدید وفق دهند. فرقه نقش‌بندی در امور سیاسی و فرهنگی ترکیه همچنان محبوبیت بسیاری دارد. گروههای دیگر، مجله و روزنامه منتشر ساخته و حتی مؤسسات مالی تأسیس کرده‌اند.

همچنین برخی جنبش‌های مدنی برخوردار از گرایش مذهبی وجود دارند که به معنی واقعی کلمه جزء تصوف تلقی نمی‌شوند اما از برخی از مؤلفه‌های تصوف در حیات معنوی‌شان برخوردار هستند. ساری‌توپراک

پیروان فتح‌الله گولن که بر دیدی مصالحه‌آمیز مبنی بر ارزشمند بودن توامان زندگی مدرن و معنویت اسلامی تأکید دارد را به‌عنوان مهم‌ترین مورد این جنبش‌ها معرفی می‌کند. جنبش گولن به لحاظ ساختاری از فرقه‌های صوفیانه متفاوت است به‌ویژه به لحاظ روابط آزادانه و فقدان سلسله مراتبی که در آن به چشم می‌خورد. این جنبش نیز همچون فرقه‌های صوفیانه از «بعد قلبی» غافل نیست. به زبان ساده، این جنبش در تقلای رسیدن به یک حس تعادل است.

طرفداران جنبش گولن که شمار آنها به میلیون‌ها نفر می‌رسد یک شبکه تلویزیونی بزرگ، یک روزنامه مهم ـ به‌نام زمان ـ چندین مؤسسه مالی و دانشگاه‌هایی را در داخل و خارج ترکیه تأسیس نموده‌اند. آنها طرفداران آموزش و پرورش لیبرال هستند و تأکید بسیار زیادی بر علوم دارند. آنها همچنین با برخورداری از بافت‌های دانشجویی که انواع مختلفی از سنت‌های نژادی و مذهبی را دربرمی‌گیرند، نسبت به وجود تنوع و تکثر در این فضاها بسیار آزاداندیش به نظر می‌رسند.

گولن که بنیانگذار این جنبش است یک شیخ یا رهبر یک فرقه صوفی تلقی نمی‌گردد اما آثار گوناگونی در مورد تصوف تألیف کرده است. از آنجایی‌که هیچ نوع عضویتی در داخل این جنبش مدنی وجود ندارد و هیچ نوع شیوه ساختاری صوفیانه‌ای در آن نیست، می‌توان گفت که این جنبش مدنی دارای گرایش معنوی و برخوردار از فهمی مدرن از تصوف است. به بیان دیگر، می‌توان آن را شیوه جدیدی از تصوف یا «تصوف نوین» تلقی نمود.

ساری‌توپراک چنین نتیجه‌گیری کرده است که طریق سنتی تصوف خود را طبق شرایط روزگار مدرن ما بازسازی خواهد کرد. تصوف به‌عنوان نماد معنوی اسلام مطمئناً به حیات خود ادامه خواهد داد؛ هرچند که اهمیت و اقتدار آن کمتر خواهد شد. استدلال او این است که تصوف نوین با فرارفتن از موضوعات صرفاً معنوی به‌سوی حوزه‌های اجتماعی، سیاسی و حتی اقتصادی توجهات بیشتری را به خود جلب خواهد کرد.

دکتر هدیه میراحمدی، مدیر اجرایی شورای عالی اسلامی آمریکا

میراحمدی ضمن تأکید بر نکات مطرح شده به‌وسیله جیانوتتی و ساری‌توپراک این‌طور استدلال نمود که مهم‌ترین جنبه تاریخ تصوف این واقعیت است که این سنت از اولین روزهای موجودیت دین اسلام دوشادوش دیگر سنت‌های اسلامی وجود داشته است. وی عنوان داشت که در سال‌های آغازین اسلام، معنویت آدابی بی‌نام بود و حال دارد تبدیل به نامی بدون آداب می‌گردد.

وی برای توضیح اظهارنظر فوق از این بحث آغاز کرد که چگونه رویدادهای تکان‌دهنده قرن بیستم

(فروپاشی امپراتوری عثمانی، فتوحات استعماری مختلف قدرت‌های غربی و افول کلی تمدن اسلامی) موج فکری جدید در جهان اسلام به راه انداخت که درصدد وحدت بخشیدن به مسلمین در قالب یک نیروی سیاسی ضد اروپا و آمریکا بود. این ایدئولوژی جدید که عموماً با عنوان وهابیت از آن یاد می‌شود (و امروزه گاهی سلفی‌گری[1] خوانده می‌شود) نزد پیروانش به‌عنوان تلاشی برای تهذیب اعمال مسلمین جهان از اقدامات غرب‌زده صوفیان و دیگران توصیف می‌گردید. این ایدئولوگ‌های (مکتبی‌های دو آتشه) جدید دلیل موجود در پس ناتوانی‌شان در مقاومت علیه استعمار غربی را ضعف ایمان می‌دانستند. استدلال آنها این بود که مسلمین در برابر فرهنگ‌های جدیدی که وارد اسلام می‌شوند «مدارای بسیار» نشان داده‌اند و در نتیجه مستحق خشم و غضب الهی شده‌اند.

موفقیت این بنیادگرایی سیاسی شده، به ایجاد نیروی متحد که قادر به مقابله با غرب باشد بستگی داشت. راه‌حل آن عبارت بود از اتکاء و استناد به قرآن مجید. آنها برای بهره‌برداری از کتاب‌های مذهبی، براساس تفسیری به شدت تحت اللفظی از سنت‌های مکتوب دینی به تعریف مجدد قوانین اسلامی پرداختند. این راه‌حل در واقع موفق بود و مردم درک نمی‌کردند که وهابیان داشتند عقاید مستدل کلامی و قانونی را که دوام آورده بودند، مجدداً تفسیر می‌کردند. تقریباً برای همگان این‌طور به‌نظر می‌رسید که آنها صرفاً دارند به «تهذیب ایمان» می‌پردازند.

تفاسیر جدید هر نوع سرپوش قانونی لازم به جهت پنهان ساختن نابودی کامل آیین‌های تساهل‌طلب و تکثرگرای اسلام را به وهابیون داد. آنچه اول از همه در راستای این به قول میراحمدی «ساختارزدایی» فرهنگ اسلامی به وقوع پیوست، حذف مراکز اجتماعی صوفیان بود؛ یعنی مکان‌هایی که شیوخ و طلاب (دانشجویان) جوان از یکدیگر کسب علم می‌کردند و شبکه‌های اجتماعی پایداری را تشکیل می‌دادند. در مراکز آموزشی جدید و مساجدی که جایگزین آنها گردید، تأکید بر معنویت برچیده و برنامه درسی با یک تأکید جدید شدید بر نظریه سیاسی تغییر داده شد. به همین نحو، ائمه (پیشوایان) جدیدی که جایگزین شیوخ گردیدند شروع به تبلیغ شدید برتری اسلام بر دیگر سنت‌های مذهبی نمودند.

مردم اغلب می‌پرسند که چطور چنین جمعیت عظیمی از افراد (بالغ بر یک میلیارد نفر) اجازه دادند ایمانشان به‌طرزی چنین بنیادین تغییر یابد. جواب ساده است؛ موضوع دادن اجازهٔ تغییر نیست، همان‌گونه که برخی مقاومت کردند و با اقتدار هم این کار را انجام دادند. تلاش ساختارزدایانه عظیم وهابیان تقریباً در تمام

---

1. Salafism

نقاط جهان اسلام خونریزی و خشونت به بار آورده است. والدین و فرزندان در مقابل یکدیگر قرار گرفتند و به سبب تحصیل نسل جدید تحت افکار سلفی‌ها، خانواده‌ها از هم پاشیدند.

بنابراین فهم این مطلب مهم است که مدت‌ها پیش از آن‌که این خشونت بخواهد خودش را علیه آمریکا و متحدانش به‌ظهور برساند، بافت اجتماعی غالب مسلمین سراسر دنیا را تخریب نمود. میراحمدی چنین نتیجه‌گیری کرده که گریز از تأثیر تخریبی سلفی‌ها و وهابیون در هر نقطه‌ای از دنیا غیرممکن است. وی با روی آوردن به بحث سیاست آمریکا استدلال می‌کند که به جهت ماهیت سکولاری که نظام سیاسی آمریکا دارد، تصور این‌که سیاست‌گذاران آمریکا ارزش تصوف را آشکارا مورد تأیید قرار دهند، دشوار است. وی بیان داشت با این وجود اگر آمریکا بتواند رویکردی فراگیر به برنامه‌های یاری‌رسانی داشته باشد و فرهنگ و تاریخ کشورهای مختلف را در خاطر خویش حفظ نماید، ممکن است بتواند به چنین ملت‌هایی در یافتن دوباره میراث گمشده‌شان کمک نماید. یک انگیزه کاملاً واقعی برای آمریکا برای انجام این امر عبارت است از خاتمه دادن به برخی از انتقادهای فزاینده مسلمانان مبنی بر این‌که جنگ علیه تروریسم به عمد به‌سوی تخریب اسلام جهت‌گیری شده است. میراحمدی سه راه را برای یاری‌رسانی از سوی آمریکا پیشنهاد کرده است:

راه اول عبارت است از حفظ و یا بازسازی مراقد مقدسین و مراکز آموزشی مربوط به آنها؛ سلفی‌ها مفهوم مقدسین (قدیسین،اولیاء) را تکذیب کرده و اغلب به‌ویژه در آسیای مرکزی مراقدی که قرن‌ها قدمت دارند را مورد بی‌احترامی قرار می‌دهند.

بازسازی و محافظت از مراقد سنت‌های قدیمی مردم را تقویت خواهد کرد. اینها اماکنی هستند که مردم از سراسر دنیا برای معاشرت با یکدیگر، یادگیری و برقراری پیوند تساهل و تفاهم در آنجا گرد هم می‌آیند. اینها همچنین منابع بزرگی برای درآمد ارزی هستند چرا که توریسم بین‌المللی را به خود جلب می‌کنند.

راه دوم عبارت است از محافظت و ترجمه نسخ خطی قدیمی؛ برخی از نسخ خطی شعری و علمی و همچنین نسخ خطی ادبی که به لحاظ تاریخی حائز اهمیت‌اند همچنان گمنام مانده‌اند چرا که بودجه‌ای برای انتشار آنها وجود ندارد. با مساعدت مالی، این اسناد می‌توانند پیشینهٔ تاریخی چنین سنت‌های فراگیری در درون اسلام را برای مخاطبین بیشتری آشکار نمایند.

راه سوم این‌که، آمریکا می‌تواند در ایجاد و تأمین هزینه مراکز آموزشی که بر تاریخ و تمدن قدیمی منطقه

متمرکز هستند و تأکیدی خاص بر سابقه تساهل مذهبی و نژادی دارند کمک مؤثری نماید. این مراکز همچنین می‌توانند به جامعه کمک کنند تا جوانانی که به خاطر خشونت افکار وهابیون سرخورده شده‌اند را مورد «بازآموزی» قرار دهند.

این ابتکارعمل‌ها بسیار سودمند خواهند بود به شرط آن‌که آمریکا تلاش شایسته و مناسبی را انجام دهد، به‌گونه‌ای که برای گروه‌های نامطلوب هزینه‌ای صرف نکند و فقط با کسانی همکاری کند که در جامعه‌شان ثابت کرده‌اند که طرفدار صلح، تساهل در برابر مذاهب مختلف و میانه‌روی هستند.

میزگرد دوم: تصوف در اوراسیا

دکتر آلن گادلاس، گروه ادیان دانشگاه جورجیا

دکتر محمد فغفوری، گروه ادیان دانشگاه جورج واشنگتن

دکتر چارلز فربنکس، مدیر مؤسسه آسیای مرکزی ـ قفقاز، دانشگاه جانز هاپکینز

الکس الکسیف، عضو ارشد مرکز سیاست امنیتی

دکتر آلن گادلاس[1]، گروه ادیان دانشگاه جورجیا

گادلاس به نابودی حافظه جمعی مربوط به تصوف در آسیای مرکزی ـ به‌ویژه در ازبکستان و ترکمنستان طی دوران حکومت شوروی پرداخته است. وی گفت که آمریکا می‌تواند از طریق حمایت از احیاگری‌های بومی در حفظ این حافظه جمعی کمک نماید اما این امر باید در هر کشوری به طریقی متفاوت انجام شود.

بی‌تردید در سرتاسر تاریخ اسلام یکی از مراکز اصلی تصوف آسیای مرکزی بوده است. با این حال، اتحاد شوروی در زمانی قریب به هشتاد سال به چنان نحو فراگیری تصوف را در منطقه سرکوب نمود که امروزه به میزان زیادی ناشناخته می‌باشد. مکانیسم‌های اجرایی این سرکوبی تشابه بسیاری با تاکتیک‌های وهابیون دارد. رهبران مذهبی صوفیان اکثراً به قتل رسیدند و مدرسه‌هایی که آنها در آن به تبادل معرفت می‌پرداختند بسته شدند. انتشار متون صوفیان ممنوع گردید و محققین مذهبی‌ای که سعی داشتند در مورد صوفیان به تحقیق

1. Alan Godlas

بپردازند، مرتجع و بدتر از آن «دشمنان مردم شوروی» نامیده شدند. در نتیجه، مطالعات در خصوص فرهنگ و متون صوفیان آسیای مرکزی از سوی محققین امور دینی شوروی که نگران زندگی و شغلشان بودند مورد بی‌اعتنایی قرار گرفت. تنها استثناتاتی که وجود داشت هنگامی بود که آنها می‌توانستند برخی صوفیان خاص را به‌عنوان «مارکسیست‌های پیشتازی» که علیه فئودالیسم مبارزه کرده‌اند، بازآفرینی نمایند. امروزه یکی از مشکلات اصلی تحقیق درخصوص تصوف در آسیای مرکزی این است که آثار علمی دوران شوروی تصوف را به چنین شیوه محدود و ناپسندی به تصویر کشیده‌اند. در نتیجه این امر، تاریخ اخیر تصوف در آسیای مرکزی هم برای محققین غربی و هم برای خود مردم آسیای مرکزی بسیار ناشناخته مانده است. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی از آنجایی که تصوف به میزان زیادی از حافظه جمعی مسلمانان آسیای مرکزی زدوده شده بود، لذا این خلاء موجود در فرهنگ و هویت به‌وسیله مسلمانان افراط‌گرای فرقه‌های وهابی، سلفی و مؤدودی[1] پر گردید.

خوشبختانه، برخی از کشورهای آسیای مرکزی به اهمیت احیای فرهنگ تصوف در جوامعشان پی برده‌اند. در ازبکستان، شاهد افزایش انتشار آثاری درباره صوفیانی نظیر بهاءالدین نقش‌بندی و نجم‌الدین کبری هستیم. جدیدتر از همه موردی است مربوط به سال ۲۰۰۴ که طی آن دولت، از انتشار یکی از شاهکارهای مهم ادبیات تصوف در آسیای مرکزی که به زبان ازبکی مدرن ترجمه شده یعنی کتاب زبان پرندگان علی‌شیر نوایی حمایت کرده است. حتی در حیطه آموزش و پرورش عمومی دولتی شاهد تلاشی جهت تلفیق مفهوم غربی «جامعه مدنی» با مؤلفه‌های تجدید شکل یافته تصوف هستیم.

به‌عنوان نمونه، در ازبکستان، در سال ۱۹۹۴، وزارتخانه‌ای به نام «مرکز عمومی معنویت و روشنگری» تأسیس گردید اما این اصطلاحات به جای معنای اصلی معنویت و معرفت (دانش مستقیم کسب شده از طریق تجربه معنوی) در معناهایی سکولار از قبیل «تحقق کامل توانایی‌های بالقوه خویش» و «مشارکت کامل در جامعه مدنی» به تصویر کشیده شدند. این در حالیست که چنین حرکت‌هایی به جای احیاء سازمانی فرهنگ تصوف سنتی ازبک گامی غیر وهابی فراسوی گذشته مارکسیستی آن محسوب می‌شوند که حداقل در برگیرنده بذرهای پیوند ارزش‌های صوفیانه ازبک با ارزش‌های یک «جامعه مدنی» می‌باشد.

هر نوع بازسازی هویت صوفیانه در ازبکستان باید به‌طور ویژه در حمایت از تصوف نقش‌بندی سنتی باشد. این سنت پیشاپیش جای پایی در این کشور دارد: بزرگترین «مدرسه» در آسیای مرکزی همانند کمیته

1. Maududi Sect

دولتی مطالعات مذهبی توسط نقش‌بندی رهبری می‌شود. علاوه بر این، در نزدیکی شهر کوکند اخیراً شیخی هست، که ارزش‌های سنتی نقش‌بندی را تدریس می‌نماید. محققین دوره شورروری تمایل داشتند تا فعالیت نظامی صوفیان را برجسته نمایند و در محافل رسمی همچنان به نظر می‌رسد که تا حدی ترس از فعالیت مذهبی وجود دارد. با این وجود به‌نظر می‌رسد که فرهنگ نقش‌بندی به‌طور اخص و تصوف به‌طور اعم حداقل از سوی برخی افراد در دولت ازبکستان حمایت می‌شود. این افراد تغییر اجتماعی از طریق بازآموزی فرهنگی تدریجی را بر انقلاب جنگ‌طلبانه وهابی یا تحمیل قهرآمیز ارزش‌های مذهبی به مدل طالبانی ترجیح می‌دهند. اگرچه نامتحمل است که صوفیان ازبک از مساعدت خارجی استقبال نمایند (خطرات چنین همکاری‌هایی شناخته شده است) اما آمریکا حداقل می‌تواند مشوق سعه صدر دولت در قبال ظهور مجدد تصوف نقش‌بندی باشد.

علاوه بر احیاء ارزش‌های تصوف سنتی آسیای مرکزی در مراکز آموزش عمومی و انتشارات و مراکز تصوف نقش‌بندی، راه دیگر احیاء فرهنگی ارزش‌های صوفیانه در سرتاسر آسیای مرکزی، زیارت مرقدهای مقدس می‌باشد. گادلاس با اشاره به مقاله دیوید تایسون با عنوان «زیارت مرقدها در ترکمنستان» بر اهمیت زیارت مرقدها و ارتباط آن با هویت قبیله‌ای ترکمن‌ها تأکید می‌کند. تحت حکومت شورروی، علقه‌های فرهنگی و تاریخی صوفیان با مرقدها ـ به‌ویژه در ترکمنستان ـ غالباً از بین رفته و نوعی خلأ ایجاد شده است. با این وجود، اهمیت زیارت مراقد صوفیان به هیچ وجه منحصر به هویت ترکمن‌ها نیست؛ این امر همچنین ـ به درجات مختلف ـ نقش مهمی را در هویت قزاق‌ها، ازبک‌ها، افغان‌ها و تاجیک‌ها ایفا می‌نماید. در این رابطه نوعی احیای فرهنگی نسبی مرتبط با مرقد بهاءالدین نقش‌بند در بخارا پیشاپیش در حال گسترش است؛ اما آنچه انجام شده تنها جزئی از آنچه قابل انجام است، می‌باشد. این خلاء فرهنگی می‌تواند از طریق انتشار ترجمه آثار صوفیانه یا آثار مرتبط با امور صوفیانه به زبان‌های محلی و انگلیسی (از قبیل آنچه با احمد یوسفی در قزاقستان انجام یافته است) به‌طور نسبی پر گردد و بدین وسیله به هر کشور در احیاء هویت سنتی صوفیانه خویش و تلفیق آن با یک هویت ملی معاصر کمک رساند.

به‌طور خلاصه در حالی‌که کشورهای آسیای مرکزی هویت خویش را بازسازی می‌کنند و از هویت مارکسیستی و وهابی فاصله می‌گیرند، آمریکا می‌تواند از طرق زیر در حمایت از تلاش‌های هر یک از کشورها در احیاء هویت صوفیانه محلی خویش و تلفیق آن با هویت ملی‌شان موفق باشد: ۱) تشویق انتشار آثاری درباره صوفیان محلی و ترجمه متون کلاسیک مربوط به تصوف (متعلق به صوفیان محلی) به زبان‌های محلی مدرن و انگلیسی (با در نظر گرفتن محبوبیت و اهمیت انگلیسی برای جوانان به‌طور اخص)، ۲) تشویق

تلفیق ارزش‌های صوفیانه با ارزش‌های جامعه مدنی در نهادهای آموزشی، ۳) توصیه به کشورهای مختلف آسیای مرکزی جهت اختیار نمودن رویکردی توأم با سعه صدر در قبال احیای فرقه نقش‌بندی به‌طور اخص و ۴) تشویق احیای ادبی و فرهنگی تصوف به‌ویژه همراه با سنت‌های موجود در زیارت مرقدها در هر کشور.

گادلاس در پایان نتیجه گرفته است که تقابل اسلام وهابی و اسلام صوفیانه در حقیقت مبارزه‌ای واقعی بر سر این است که چه کسی اسلام را تعریف و در آسیای مرکزی و سرتاسر دنیا رهبری کند. اگر آمریکا موضعی فعالانه در حمایت از احیای تصوف در آسیای مرکزی اتخاذ نماید، ممکن است بتواند منطقه را از کنترل جنگ‌طلبان خارج کند و به آینده‌ای روشن‌تر هدایت نماید.

دکتر محمد ح. فغفوری[1]، گروه ادیان دانشگاه جورج واشنگتن

فغفوری گزارش خویش را بر روی ایران متمرکز ساخته که مدت‌های طولانی پیوند نزدیکی با تصوف داشته است. تصوف در اعمال معنوی ایرانیان مشهود است و در ادبیات فارسی بازتاب یافته است. سلمان فارسی به‌عنوان اولین ایرانی که اسلام آورد و صحابه نزدیک پیغمبر بود، سمبلی است از اشتیاق و عشق ایرانیان به حقیقت. بسیاری از فرقه‌های صوفی از جمله بزرگ‌ترین فرقه سنی، طریقه مبارکه نقش بندیه، در چارچوب فرهنگی ایرانی رشد کرد و به‌وسیلهٔ شاعرانی نظیر عبدالرحمان جامی غنی گردید. فرقه دیگر یعنی فرقه نعمت‌اللهی که در ایران شیعی رشد نمود، از قرن‌های متمادی در ایران محبوب بوده است. تصوف همچنین باعث پیدایش رسوم مشهوری همچون آیین فتوت/ جوانمردی (جوانمردی معنوی) و پهلوانی و نهادهایی از قبیل اتحادیه صنفی بازار گردیده است.

هر چند تاریخ تصوف در ایران گهگاه تعارضاتی با روحانیت شیعه داشته است، اما در کل، رابطه بین این دو گروه اغلب مسالمت‌آمیز بوده است. اغلب هر دو طرف یکدیگر را تحمل کرده یا مورد اغماض قرار داده‌اند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ (۱۳۵۷) تنش و تعارض قدیمی بین عارف و عالم (یعنی بین صوفیان و روحانیت سنت‌گرا) بار دیگر پدیدار شد. تهدیدات گزارش شده‌ای علیه خانقاه‌ها یا اماکن تجمع صوفیان وجود داشت که برخی از آنها در واقع از سوی توده‌های مردمی مورد حمله واقع می‌شدند. فعالیت‌های آنها به‌واسطه جو ضدصوفیانه‌ای که توسط اعضاء پایین رتبه روحانیت برانگیخته می‌شد، محدود گردید. رهبران اکثر فرقه‌ها ایران را به مقصد اروپا و آمریکا ترک گفتند و به پیروانشان توصیه کردند که برای حفظ امنیت‌شان کمتر جلب توجه نمایند.

---

1. Mohammad H. Faghfoory

با وجود این به جهت ریشه‌های عمیق تصوف، در دهه گذشته شاهد افزایش بی‌سابقه محبوبیت آن بوده‌ایم. یکی از نشانه‌های آن انتشار شمار کثیری کتاب در خصوص تصوف است به‌ویژه متن‌هایی که پیشتر تنها در قالب دست‌نوشته‌هایی در اختیار صوفیان قرار داشتند. به این فهرست باید ترجمه بسیاری از کتاب‌های مربوط به تصوف و معنویت اسلامی نوشته محققین مشهور در زمینه تصوف از قبیل فریتیوف شوآن[1]، تیتوس بورکهارت[2]، مارتین لینگس[3] و سیدحسین نصر را افزود.

برخی از محققین ویرایش‌هایی از کتب‌شان را به شکل گسترده‌تری منتشر ساخته‌اند. در میان آنها می‌توان به کتاب‌هایی از قبیل زندگی‌نامه مولوی نوشته عبدالحسین زرین‌کوب، مقاله شمس تبریزی و ویرایش هشتم لب لباب علامه طباطبایی اشاره نمود. همچنین همان‌طور که از محبوبیت خوانندگان خاصی نظیر محمدرضا لطفی، شهرام ناظری و محمدرضا شجریان و نیز موسیقی کووالی نصرت فتحعلی‌خان، ضبط جلسات سماع، نوارهای ویدئویی مجالس و موسیقی فرقه‌های مولوی و خواتی ـ جراحی مشهود است، شاهد احیای موسیقی صوفیانه می‌باشیم.

فغفوری سپس فهرستی از چندین فرقه مشهور فعال در ایران را که در اروپا و آمریکا نیز شاخه‌هایی دارند ارائه می‌نماید: ۱) فرقه نعمت‌اللهی: در اصل فرقه‌ای سنی بود که در قرن شانزدهم شیعه گردید. در دوران اخیر این فرقه چهار شاخه اصلی دارد. یکی از آنها از مونس علی شاه ذوالریاستین[4] مشتق شده است. شیخ کنونی آن دکتر جواد نوربخش در لندن اقامت دارد. این شاخه در انتشار کتبی در خصوص تصوف بسیار فعال می‌باشد.

۲) فرقه کوثریه: حاج محمدحسن مراغه‌ای مشهور به محبوب علی‌شاه پیر مراغه یکی از برجسته‌ترین و عالی‌رتبه‌ترین مرشدان صوفی ایران در قرن بیستم بود و تا زمان مرگش در ۱۹۵۵ به‌عنوان قطب فرقه نعمت‌اللهی ـ کوثریه شناخته می‌شد. طبق گزارشی او وصیت‌نامه‌ای مکتوب برجای گذاشته که در آن آقای علی‌اصغر مالک‌نیا، خلیفه و مرید معتمدش را به‌عنوان جانشین خویش منصوب کرده است. کسانی‌که به او ملحق می‌شدند مجموعاً به‌عنوان فرقه نعمت‌اللهی ـ کوثریه شناخته می‌شدند. اعضاء این فرقه شیعه پیرو شریعت هستند و به‌ویژه در گرامیداشت ولادت پیغمبر و امام علی بن ابیطالب و دیگر رخدادهای مهم شیعی کاملاً مقید هستند. جالب توجه است که این فرقه به لحاظ قومیتی و ترکیب طبقاتی عمدتاً متشکل از آذربایجانی‌های سنتی و مدرن طبقات متوسط می‌باشد. خانقاه اصلی این فرقه در شهرری و خارج از تهران قرار دارد اما ریشه‌هایی عمیق در آذربایجان یعنی در شهر مراغه دارد، جایی‌که در آن خانقاهی برقرار

---

1. Frithjof Schuon
2. Titus Burkhardt
3. Martin Lings
4. Dhuriyasatayn

ساخته‌اند. آقای مالک‌نیا (که نام طریقتی او ناصرعلی‌شاه بود) در ۱۹۹۸ در فرانسه درگذشت. پیکر او به ایران آورده شد و در خانقاه وی در شهر ری در جوار مرشدش محبوب علی‌شاه به خاک سپرده شد.

۳) فرقه نعمت‌اللهی ـ گنابادی: یکی از برجسته‌ترین بزرگان این مکتب در قرن بیستم سلطان حسین تابنده بود. وی یک شیعه اصول‌گرا بود و به دقت از شریعت پیروی می‌کرد.

۴) فرقه شمسیه: این فرقه پس از سیدحسین حسینی که به شمس العرفا (۱۸۷۱ تا ۱۹۳۵) نیز مشهور بود چنین نامی یافت. پیروان او پس از مرگ وی منشعب گردیدند.

۵) فرقه صفی‌علی شاهی: این فرقه نیز پس از مرگ چهره اصلی‌اش صفی‌علی شاه اصفهانی چنین نامی یافت.

۶) فرقه ذهبیه: این فرقه در اصل شاخه‌ای از یک فرقه آسیای مرکزی معروف به کوبرویه[1] بود. مؤسس آن سید علی همدانی (متولد ۱۳۱۴) از سلاله امام سجاد(ع) و یکی از پیروان علاءالدوله سمنانی (متوفی در ۱۳۳۶) بود. مرکز اصلی این فرقه استان فارس (به‌ویژه شهر شیراز) است. اما یک خانقاه در تهران و یکی در تبریز دارد. خود فرقه کوبرویه به‌وسیله شیخ نجم‌الدین کبرا در شهر خوارزم تأسیس گردید و به‌طور ویژه به خاطر مقاومتش در برابر اشغال آن شهر توسط مغول‌ها در سال ۱۲۲۱ معروف می‌باشد. یکی از برجسته‌ترین شیخ‌های این فرقه سیدمحمد نوربخش (متوفی در ۱۴۶۴) می‌باشد. فرقه به هنگام زعامت شیخ اخیر شیعه گردید. طریقه اویسی که امروزه در این به‌عنوان مکتب طریقت اویسی شاه مقصودی مشهور است، از فرقه نور بخش منشعب شده است.

۷) علاوه بر این فرقه‌ها و دیگر گروه‌های کوچک‌تر (به‌عنوان مثال علی‌اللهی) که شیعه هستند، چندین فرقه سنی در ایران هستند که شناخت آنها پیوند تنگاتنگی با گروه‌های قومی دارد. به‌عنوان مثال در کردستان فرقه‌های نقش‌بندی و قادریه تعداد پیروان قابل ملاحظه‌ای دارند در حالی‌که در لرستان فرقه قادریه حضور نسبتاً پررنگی دارد.

به اعتقاد فغفوری جنبه‌های مهم و منحصر به فردی از فرقه‌های صوفی ایران پدیدار گردیده‌اند و هنوز هم وجود دارند. قابل توجه‌ترین جنبه آنها تقید آنها به تشیع (عرفان شیعی) است. فرقه «عرفانی» که تاکنون ناشناخته مانده و تا به امروز به‌طور جدی مورد مطالعه قرار نگرفته است، فرقه‌ای از تصوف است که موجودیتی سری داشته است. این فرقه عمدتاً در میان علمایی به چشم می‌خورد که تصوف رسمی را قبول ندارند اما مجذوب تعلیمات اسرارآمیز امامان شیعه به‌ویژه امام علی، امام زین‌العابدین سجاد و امام علی بن

---

1. Kubrawiyah

موسی الرضا می‌باشند. این فرقه تمامی ویژگی‌های یک سلسله را که مراد را به مرید پیوند می‌دهد داراست اما فاقد سازمان رسمی است که مشخصه فرقه‌های صوفیانه خانقاهی می‌باشد. در عوض، عضویت آن عمدتاً به علمای مذهبی به‌علاوه تعداد معدودی از بازاریان متعهد و روشنفکران مذهبی محدود است. این فرقه مشتمل بر انتقال منظم قدرت عضوگیری (ولایت) و هدایت معنوی می‌باشد. به‌طور خلاصه، این فرقه تقریباً تمامی ویژگی‌های دیگر فرقه‌های صوفی به‌جز خود نام «صوفی» را داراست.

این جریان در مراکز آموزش تشیع (حوزه) در قم، مشهد، تهران و نیز در کربلا و نجف وجود دارد اما حضور آن نسبتاً مخفی مانده است. رسوم و آیین‌های آن نیز فقط به‌طور شفاهی به یک گروه از افراد کاملاً برگزیده که به هنگام مطالعه متون نظری اصلی عرفانی به عضویت پذیرفته شده‌اند، آموخته می‌شود. مهم‌ترین بزرگان این فرقه طی دو قرن گذشته عبارتند از: آیت‌الله سیدمهدی بحرالعلوم، ملاحسین قلی‌همدانی، شیخ احمد کربلایی، سیدعلی قاضی طباطبایی تبریزی، علامه سیدمحمد حسین طباطبایی، سیدهاشم حداد، محمدجواد انصاری و علامه سیدمحمدحسین حسینی تهرانی. تمامی این افراد جزء برجسته‌ترین علمای ایران و عراق بودند و نه‌تنها به‌عنوان علمای مذهبی بلکه همچنین به‌عنوان مردانی مقدس که اغلب معجزاتی به آنها نسبت داده می‌شد، بسیار مورد احترام بودند.

تقریباً تمامی گروه‌های ذکر شده بالا تماس‌هایی مستمر با هم‌مسلکانشان در جمهوری‌های آسیای مرکزی داشته‌اند یا به‌زودی خواهند داشت، به‌ویژه با آغاز علنی شدن فعالیت آن فرقه‌هایی در کشورهای تازه استقلال یافته که طی دوره حکومت شوروی مجبور به اختفا شده بودند. اگر قرار است که تاریخ یک راهنما باشد بنابراین ایران همچنان نقش یک منبع اصلی الهام برای مسلمانان صوفی را ایفا خواهد کرد.

آسیای مرکزی برای اولین بار توسط مسلمانان طی خلافت معاویه تسخیر گردید. تصوف نیز به‌ویژه پس از تصرف بغداد توسط مغول‌ها در سال ۱۲۵۸ تبدیل به مجرای اصلی گسترش اسلام در آسیای مرکزی شد. تصوف در مقایسه با دیگر سنت‌های اسلامی به جهت گشودگی و پذیرش آن نسبت به دیگر مذاهب و تأکیدات صریح اما در عین حال ساده آن بر سادگی، تقوا و خلوص سریع‌تر گسترش یافت. این فرایند طی دوران عثمانی با شتاب ادامه داشت (قرن‌های ۱۴ تا ۱۸). در واقع شهرهای آسیای مرکزی نظیر بخارا و سمرقند تبدیل به مراکز اصلی کسب علم اسلامی گشتند و صدها مدرسه را در جای خود جای دادند. با ظهور مکتب خراسان و چهره‌های شاخص آن چون بایزید بسطامی، حکیم ترفدی، ابونصر سراج، ابوحسن فرقانی و عبدالرحمان سلامی، این فرقه در خراسان بزرگ (یعنی آسیای مرکزی) محبوبیت فراگیری پیدا کرد.

تصوف در آسیای مرکزی همچون دیگر مناطق نماینده جنبه‌های جهانی، خردمندانه و معنوی اسلام که

قادر و مایل به شرکت در گفتمان با دیگر فرهنگ‌ها و مذاهب (به‌ویژه دیگر ادیان ابراهیمی) هستند، می‌باشد. تاریخچه تصوف در آسیای مرکزی این نکته را تصدیق می‌کند که تصوف با ورود به منطقه با کثرتی از مذاهب و سنت‌های مذهبی از دین زرتشتی گرفته تا روح‌باوری شَمَنیستی[1] مواجه گردید. با این حال تصوف تمامی آنها را به‌عنوان تجلیات مختلف یک حقیقت واحد پذیرفت و با آنها با احترام رفتار نمود (و متقابلاً احترام آنها را کسب نمود). از آنجایی‌که تصوف عمدتاً توسط بازرگانان و علمای مسافر اشاعه می‌یافت، قادر بود که در مناطق شهری و روستایی، به مخاطبین موجود دسترسی یابد. تصوف به محض استقرار تقریباً برای چندین قرن بدون تغییر پابرجا ماند. یکی از محققین متذکر شده است که تا اواخر سال ۱۹۸۸ شبکه‌های سازمان یافته انجمن‌های صوفیانه که از دوران قرون وسطی در آسیای مرکزی محبوب بوده‌اند همچنان به اعمال تأثیری قابل ملاحظه بر روی مسلمانان ادامه می‌دادند. در این میان فرقه نقش‌بندی از همه محبوب‌تر است و در پی آن فرقه‌های قدیریه، خلوتیه و یساویه قرار دارند.

به‌رغم شکست چندین مورد از شورش‌های مسلمانان علیه روسیه تزاری در قرن نوزدهم، اسلام در امپراتوری روسیه و پس از آن در اتحاد جماهیر شوروی به حیات خویش ادامه داد. امری که عمدتاً در نتیجه قدرت شبکه‌های صوفیانه به‌ویژه آنهایی که متعلق به فرقه نقش‌بندی بوده‌اند، می‌باشد. طبق آمارهای سال ۱۹۷۰ از هر ۲۷ میلیون نفر پانصد هزار تن عضو انجمن‌های صوفیانه بودند. برخی از فرقه‌های قدیمی‌تر صوفیانه از جمله قدیری‌ها و چشیتی‌ها[2] از مشارکت سیاسی مستقیم اجتناب نمودند اما باقی به‌ویژه فرقه نقش‌بندی در نیمه دوم قرن نوزدهم در حیات سیاسی روسیه درگیر بودند.

در مجموع، سازماندهی انجمن‌های صوفیانه در اشاعه مفاهیم مذهبی و همچنین انقلاب و مقاومت مسلحانه بسیار تأثیرگذار بودند. در سراسر این سال‌ها، ایران واسطه ارتباطی اصلی (به‌ویژه در شعر صوفیانه) بود. فغفوری براساس شواهد موجود بر این باور است این روند در سال‌های آتی ادامه خواهد یافت و قوت تازه‌ای خواهد گرفت. هم‌اکنون همان‌طور که از ویرایش‌های جدید دیوان‌ها و متون صوفیانه مشهود می‌باشد در تاجیکستان توجه فزاینده‌ای به زبان فارسی که پیوند تنگاتنگی با آنها دارد و نیز به شعر فارسی می‌شود.

تصوف می‌تواند نقش دوگانه‌ای در جهان اسلام کنونی بازی کند. تصوف می‌تواند نقش سازنده‌ای در فرایند سیاسی داشته باشد، زیرا از یک سو قادر به «اسلامی کردن» دمکراسی است و از سوی دیگر قادر به «دمکراتیزه کردن» اسلام است. همچنین تصوف می‌تواند به ثبات سیاسی در ایران و آسیای مرکزی از طریق

1. Shamanistic animism
2. the Qadiris and Chishtis

ایجاد تفاهم میان گروه‌های سیاسی و احزاب رقیب و تساهل در قبال دیگر مذاهب، عقاید و جریانات که بسیار مورد نیاز است، کمک نماید. تصوف به سبب تساهل و گرایش جهان شمولانه‌اش همچنین می‌تواند به عامل مهمی در روابط ایران با جهان خارج در سطوح فکری، معنوی، فرهنگی و سیاسی تبدیل گردد. تصوف ایرانی به جهت غنای میراث آن در فرهنگ ایرانی ـ اسلامی می‌تواند به‌عنوان منبع الهام دیگر گروه‌ها و جنبش‌های صوفیانه در فراتر از مرزهای ایران در نقاطی نظیر تاجیکستان و چچن قرار گیرد و به‌واسطه آن می‌تواند روابط ایران با جمهوری‌های آسیای مرکزی و همچنین افغانستان به‌ویژه با مناطقی نظیر بخارا، سمرقند، هرات و خوارزم را تسهیل نماید.

با این وجود امروزه تصوف در کل جهان اسلام هنوز از دو جهت هدف حمله است. تصوف از سوی گروه‌های مدرنیستی مورد انتقاد است، برای این‌که در برابر قدرت منفعل و ضعیف است و با شیوه مدرن زندگی در تعارض است. همچنین از سوی گروه‌های بنیادگرا به جهت این‌که با سنت‌گرایی اسلامی مخالف است، مورد حمله قرار می‌گیرد. تصوف این دو جریان را به‌عنوان دو روی یک سکه در نظر می‌گیرد. زیرا هر دو این گروه‌ها ـ آگاهانه یا ناآگاهانه ـ به‌طور فعال درگیر ایدئولوژیک کردن اسلام و استفاده از اسلام به‌عنوان یک ایدئولوژی سیاسی جهت دستیابی به اهدافشان می‌باشند.

دکتر چارلز فربنکس[1]، مدیر مؤسسه آسیای مرکزی، قفقاز، دانشگاه جانز هاپکینز

فربنکس گزارش خویش را بر تصوف در قفقاز شمالی و جنوبی متمرکز ساخته است. به‌نظر وی در یک جنگ دارای ماهیت نسبتاً مذهبی علیه تروریسم، نخبگان سکولار سیاست خارجی واشنگتن دچار زیان عظیمی می‌شوند. به‌علاوه، اگرچه برخی پژوهش‌های عالی در خصوص ریشه‌های تروریسم خاورمیانه انجام شده است اما این پژوهش‌ها از سرچشمه‌های تاریخی خویش در آلمان دوران روشنگری قرن هجده تأثیر گرفته‌اند. طلایه‌داران محققان امروز اکثراً فرزندان و نوادگان کشیشان پروتستان بوده‌اند. به اعتقاد فربنکس در نتیجه این امر، پژوهش مدرن به‌طور غیرمستقیم نقش تاریخی ضد روحانیت‌پژوهی را ایفا کرده است و مانع دیگری در فهم بهتر ریشه‌های تروریسم به‌وجود آورده است.

روی‌هم رفته اگر کسی نگاهی جامع به تاریخ بیافکند می‌توانند ببینند که پژوهشگری مدرن در خدمت کمک به جایگزینی ملت مسیحیت قرون وسطایی (و تا حدی کمتر جایگزینی امت اسلامی) به‌وسیله دولت‌های ملی سکولار مدرن بوده است. پژوهشگری همچنان گرایش دارد که صبغهٔ پروتستانیسم داشته باشد

---

1. Charles Fairbanks

به ویژه در کشورهایی که پروتستان هستند. پژوهشگری مدرن در زمینه اسلام نیز این‌گونه است چراکه بسیاری از متخصصین انگلیسی زبان در زمینه اسلام برخاسته از شبه قاره هند هستند که در آن سنت سلفی یا ضدهم‌اندیشی اسلام در نهایت با جریانات وهابی تلفیق شده است.

با این وجود به لحاظ پژوهشی می‌توان دو برداشت صحیح درخصوص تصوف قفقاز را تعمیم داد: مورد اول این‌که قفقاز ـ به استثنای مناطق شیعه‌نشین آذربایجان ـ در حقیت بخشی از اکثریت جهان اسلام است که در آن تلفیق عظیم شریعت و تصوف که ابوحامد غزالی پیشتاز آن بود کاملاً موفق بوده است. در شمال قفقاز ـ حداقل تا زمانی‌که وهابیت از خارج عرضه گردید ـ تصوف با علم مذهبی یا پژوهشگری اسلامی ادغام گردیده بود. تمام شیخ‌های صوفی کاملاً تحصیل‌کرده بودند و پیش از حکومت کمونیست‌ها، زبان ادبی داغستان و چچن عربی بود. پس از سال ۱۹۹۱، پژوهشگران فرانسوی و روسی روستاهای کوچکی را در مناطق کوهستانی داغستان در نزدیکی مرکز گرجستان کشف کردند که در سرتاسر دوران شوروی یک سنت فعال تعلیم زبان عربی و علوم اسلامی را به‌طور مخفی حفظ کرده بودند.

فرقه نقش‌بندی در قرن چهاردهم به منطقه قفقاز وارد شد. این فرقه بعدها به‌وسیله فرقه فرعی نقش‌بندی حقانیه که در قرن نوزدهم غلبه داشت، تقویت گردید. این امر متعاقب احیای عمده آنچه فربنکس آن را «تصوف سیاسی» می‌نامد رخ داد ،پدیده‌ای که هرچند مهم است اما به اندازه کافی تحلیل نشده است. بعدها در همین قرن، فرقه نقش‌بندی حقانیه به مقابله با امپریالیسم روسیه برخاست و اندکی بعد مبارزات ضد استعماری گسترده‌ای را به‌وجود آورد. قفقاز شمالی یعنی اینگوش، چچن، داغستان و بخش‌هایی از آذربایجان جایی مثل لهستان، لیتوآنی و ایرلند گردید یعنی سرزمین‌هایی که در آن مذهب و ناسیونالیسم عملاً با یکدیگر ادغام شده بودند.

از سال ۱۸۲۹ چهار امام در قفقاز شمالی بودند و آخرین و مشهورترین آنها یعنی امام شامل که در سال ۱۸۳۲ برگزیده شد به یک جنگ (جهاد) بسیار موفق علیه روسیه دست زد که مطابق سبک جهادهای موفقی نظیر عبدالغدیر (یک صوفی غدیری در دهه‌های ۱۸۳۰ و ۱۸۴۰) و جهادهای آفریقای غربی توسط افرادی چون عثمان دن فودیو در نیجریه و نیجر بود. در قرون هجدهم و نوزدهم تصوف سیاسی ظهور گسترده‌ای یافت و امام شامل مردی بسیار سرشناس گردید. اهمیت این فرد پس از مرگش به‌ویژه در دوران آزار و اذیب استالین پس از جنگ جهانی دوم شدیداً افزایش یافت. حتی اخلاف آنها که با او در داغستان و چچن جنگیده بودند وی را به‌عنوان قهرمانی که تأثیر عظیمی بر دنیا داشته است گرامی می‌داشتند.

با وجودی‌که وضعیت امام شامل از اکثر جهات با شریعت بسیار نزدیک بود اما حکومت خشن شوروی نیز تأثیر عظیمی در زنده نگاهداشتن خاطره او داشت. در این دوران قرآن ندرتاً چاپ می‌شد، احادیث تنها در صورتی قابل دسترسی بودند که فرد یک نسخه از آنها را در حیات خلوت دفن کرده بود و مدارس ابتدایی مکتبی در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ سرکوب گردیدند. تمامی «مدرسه‌ها» و تمامی نهادهای آموزشی متوسطه یا عالی در اواخر دهه ۱۹۲۰ بسته شد. دو نهاد اسلامی با یک برنامه درسی بسیار تحریف شده و مختصر از سال ۱۹۵۲ در حدی جزئی بار دیگر آغاز به کار کردند.

تحصیل عربی یا به‌طور سری و یا (پس از یک دوره کامل نظارت دولتی) در نهادهای خاورشناسی مسکو، لنینگراد و نقاط معدود دیگری ادامه داشت. در نتیجه این امر شمار علما به‌طور اساسی کاهش یافت؛ به‌عنوان مثال در بخارا شمار آنها از ۴۵۰۰۰ نفر به هنگام انقلاب روسیه به ۸۰۰۰ نفر در سال ۱۹۵۵ تقلیل یافت.

تصوف به خفا کشیده شد (به خاطر امام شامل) و از پیوندهایش با دانش‌پژوهی اسلامی محروم و عامیانه‌تر، محلی‌تر، قومی‌تر و لامذهب‌تر گردید (اصطلاح آخر طبق اظهارات سلفی‌هاست). این امر تأثیری بین‌لمللی روی طریقت یا فرقه‌ها داشت. به جهت نبود تعلیمات اسلامی مجاز، فرق فراگیران (طلاب) و آنهایی که به مقام خلیفه یا جانشینان یک شیخ ارتقاء می‌یافتند تقلیل یافت. در نهایت سلسله مراتب و پیوندها با فرقه‌های صوفی بین‌المللی از هم پاشید. به جهت ضرورت سری بودن امر، هیچ ساختمان خاصی برای تجمع یا زندگی صوفیان وجود نداشت. تصوف ـ خواه فرقه نقش‌بندی و یا فرقه غدیریه ـ مستقیماً از والدین به ارث می‌رسید. بنابراین تصوف بیش از این‌که بخواهد یک طریق واقعی برای فرد باشد بیشتر تبدیل به یک نهاد اجتماعی و جنبه‌ای از حیات اجتماعی و خانوادگی چچن و به‌ویژه شمال غرب داغستان گردید. نه طلاب و نه ملاها به لحاظ ظاهری یا آیین‌های عملی تفاوت چشمگیری با جامعه پیرامون خود نداشتند. این حالت نقطه شروع وهابیت است که بعد سیاسی ـ ایدئولوژیک اسلام را اتخاذ کرده است.

فربنکس این‌طور نتیجه‌گیری می‌کند که هیچ نوع اسلام سیاسی با ماهیت صوفیانه در قفقاز شمالی وجود ندارد و در نهایت این تصوف نیست که غرب باید از آن هراس داشته باشد. صوفیان ممکن است علیه روس‌ها مبارزه کنند ـ و بیشتر رزمندگان چچنی هنوز صوفیان هستند ـ اما این یک موضوع شخصی است ـ آنها نمی‌خواهند همچون هموطنان خویش که تحت تأثیر وهابیت هستند برای جهاد جهانی مبارزه کنند یا بمیرند.

آلکس آلکسیف[1]، عضو ارشد مرکز سیاست امنیتی

آلکسیف در گزارش خود بر تعارض بین تصوف و وهابیت متمرکز شده است. همان‌طور که سخنرانان دیگر متذکر شدند این تعارض جدید نیست؛ در واقع تاریخ آن به تأسیس وهابیت بازمی‌گردد. با این وجود این تعارض در قفقاز صرفاً به این خاطر که هیچ وهابی آنجا وجود نداشت امری است جدید. پس از سقوط کمونیسم اسلام صوفیانه احیا گردید. طبق گفته یک مقام داغستانی ۶۰ درصد جمعیت محلی خود را صوفی می‌دانند. ۴۰ انجمن به ثبت رسیده وجود دارد و اغراق نیست اگر که گفته شود تصوف بار دیگر نقش تاریخی خود را در شمال قفقاز باز می‌یابد. اما ظهور وهابیت از این هم چشمگیرتر بوده است.

تعارض بین صوفیان و وهابیان سمبل کشمکشی بزرگ‌تر بین بنیادگرایی و هم‌اندیشی[2] یا به‌عبارتی چالشی به خاطر خود روح اسلام می‌باشد. یک تفاوت مهم بین این دو، تفسیرشان از جهاد است؛ در تصوف، جهاد تقلایی است برای خلوص معنوی شخصی. در حالی‌که در وهابیت، جهاد نماد مبارزه‌ای برای پیروزی جهانی اسلام است. تعهدات قبیله‌ای، طایفه‌ای و ملی برای صوفیان مهم هستند در حالی‌که وهابیان چنین اندیشه‌ای را ضد اسلامی می‌انگارند. آنها مدعی‌اند که در وهله اول فرد باید برای ایجاد جمهوری اسلامی در قفقاز شمالی و پس از آن در نهایت برای پیروزی اسلام در جهان مبارزه کند.

آلکسیف توضیح می‌دهد که بنابراین نفوذ وهابیت در خدمت تشدید تعارضات موجود در منطقه می‌باشد. برای چچنی‌ها هدف اصلی در درگیری مسلحانه‌شان خودمختاری و چه بسا استقلال است، در حالی‌که وهابیان دستور کار متفاوتی دارند. امر مربوط در ۱۹۸۶ با پرسترویکا آغاز گردید یعنی هنگامی‌که برای اولین بار به مسلمانان محلی اجازه داده شد که «بار دیگر مسلمان باشند» و با آسان‌تر شدن مسافرت به روسیه مبلغان سعودی قادر به ورود به کشور گردیدند. همچنین در منطقه شرایطی وجود داشت که به جهات بسیاری مساعد رشد اسلام افراط‌گرایانه بود از قبیل فقر شدید و سرخوردگی عمیق مسلمانان از رهبران سرسپرده حاکم خویش.

با این وجود آن‌چه که گسترش نسبتاً شدید وهابیت را ممکن ساخت، مقادیر هنگفت پول بود. سعودیان ابراز داشته‌اند که از اواسط دهه هفتاد بالغ بر هشتاد میلیارد دلار جهت کمک به فعالیت‌های اسلامی در سراسر دنیا صرف نموده‌اند که مقدار قابل ملاحظه‌ای از آن به قفقاز شمالی ارسال گردیده است. میزان این کمک دقیقاً معلوم نیست اما به‌عنوان نوعی ملاک سنجش می‌توان به بوسنی نظر انداخت. در دهه ۱۹۹۰ سعودی‌ها ۶۰۰

---

1. Alex Alexiev

2. Suncretism

میلیون دلار در بوسنی هزینه کردند که مساوی با ۳۰۰ دلار برای هر فرد مسلمان در آن کشور می‌باشد.

بنابراین در حال حاضر ۱۶۰ مجسمه وهابی، تعداد بیشماری «مدرسه» و بسیاری نهادهای اسلامی افراطی دیگر در قلب یک منطقه مسلمان سابقاً معتدل وجود دارد. همین اتفاق در قفقاز شمالی به‌وقوع پیوسته است؛ هرچند ارقام دقیقی در دست نیست اما مساجد و «مدرسه‌های» وهابی همه جا به چشم می‌خورند. در این منطقه تقریباً تمامی روزنامه‌های اسلامی و همه سازمان‌های اسلامی تندرو هستند و تقریباً تمامی رشد این پدیده از پول سعودی‌ها هزینه شده است.

بنابراین وهابیان جمعیتی هرچند کوچک اما بسیار قدرتمند از (تقریباً ۵۰ درصد جمعیت قفقاز شمالی) را به‌وجود آورده‌اند. ورود آنها به منطقه منجر به افراطی شدن مقاومت چچن تا حد تبدیل آن به یک حامی مسلح وهابیت گردید. آنها علاوه بر حمله به روس‌ها به صوفیان نیز حمله نمودند. آنها منازل صوفیان را تخریب و شیوخ صوفیان را به ارتداد متهم کردند و آنها را «کافر» معرفی نمودند. پس از آن‌که در اوت سال ۲۰۰۰ اقدام وهابیان در اشغال داغستان توسط جمعیت محلی ـ با کمک ارتش روسیه ـ شکست خورد، وهابیت تحریم گردید. به‌نظر آلکسیف در حال حاضر مشکل نه از سوی تهاجم‌های آشکار بلکه بیشتر از سوی جریان‌های زیرزمینی است.

جلسه پرسش و پاسخ

برنارد لوئیس

آنچه اینک ابراز خواهم داشت تا حدودی شنیده‌های امروز و تا حدوی نتیجه تأملات من در خصوص هدف جلسه امروز است، بحث در خصوص ارتباط این سؤالات علمی با سیاست خارجی، امنیت ملی و روابط بین‌المللی، است. من مایل هستم سه نکته را متذکر شوم. نکته اول ارتباطات است. ما داریم راجع به روابط نه فقط بین کشورها بلکه بین جوامع، فرهنگ‌ها، مذاهب و تمدن‌ها صحبت می‌کنیم. در تمام طول تاریخ بشری، ما شاهد سوء تفاهم و ناتوانی مداوم در دریافت، فهم و درک آنچه که «در آن سوی مرز» رخ می‌دهد، بوده‌ایم.

همه ما در دو سوی مرزها، طبیعتاً گرایش داریم تا خود را ملاک قرار دهیم و این‌گونه بپنداریم که آنها همان کاری را می‌کنند که ما داریم می‌کنیم، آنها هم همان‌طوری عکس‌العمل نشان می‌دهند که ما می‌دهیم. منظور آنها از آنچه می‌گویند همان معنایی است که اگر ما آن حرفها را زده بودیم، مدنظر می‌داشتیم. این امر گاهی درست است اما اغلب به نحو خطرناکی غلط می‌باشد.

زبان و ترجمه نقشی ساده اما در عین حال اساسی در ارتباطات دارند. من مدت‌ها پیش هنگام تحقیق در خصوص آغاز روابط دیپلماتیک انگلیس و ترکیه در اواخر قرن ۱۶ از این نقش مهم آگاهی یافتم. اسناد بیشماری در آرشیوهای ترکیه و انگلیس وجود دارد و نامه‌های بسیاری بین ملکه الیزابت و سلطان مراد رد و بدل شده است. با توجه به این‌که در انگلستان یک نفر هم پیدا نمی‌شد که ذره‌ای ترکی بلد باشد و در ترکیه هم یک نفر نبود که کلمه‌ای انگلیسی بداند، بنابراین آنها از طریق یک ترجمه دومرحله‌ای پیش می‌رفتند. کسی اگر اسناد اصلی هر دو طرف را مقایسه کند یک سوء ترجمه منظم و هدفمندانه را به چشم خواهد دید. سلطان ـ در دورانی که سرور عالم محسوب می‌شد ـ در یک نامه ظاهراً دوستانه به ملکه می‌نویسد: «شما همچنان در اطاعت از پادشاهی عالمگیر ما و وفاداری به آن ثابت قدم خواهید بود». ترجمه انگلیسی که به ملکه رسیده، می‌گوید: «ما روی دوستی پایدار و حسن نیت شما حساب می‌کنیم». جواب نامه نیز بی‌شک به همان شیوه اصلاح، جرح و تعدیل می‌شد.

حدود ۳۰ سال پیش فرصت یافتم تا گزارش‌های نظارتی مربوط به خبرنویسان برنامه‌های عربی را مقایسه نمایم. در آن زمان امکان استفاده از بانک‌های اطلاعاتی وجود نداشت و تنها امکان موجود گزارش‌های نظارتی بود که بنا به اهدافی از سوی دولت‌های مختلف معمولاً در اشکال مختلف تهیه می‌شد. بخش عربی بی.بی.سی گزارش‌های خبری برنامه‌های عربی را برای استفاده اداری فراهم می‌کرد. صدای آمریکا همین کار را برای اخبار آمریکایی انجام می‌داد و کپی‌های آن نیز در دسترس بودند.

هنگام مقایسه آنها، دریافتم که در گزارش‌های خبری انگلیس، شنوندگان و مترجمینی که توسط BBC استخدام شده بودند به‌طور منظم هرآنچه که احتمال می‌رفت برای خواننده انگلیسی آزاردهنده باشد را ویرایش می‌کردند، در حالی‌که تمامی اطلاعات ضدآمریکایی را حفظ می‌نمودند. در گزارشاتی که در آمریکا تهیه می‌شد، دقیقاً عکس این امر رخ می‌داد. اخبار مربوط به آمریکا با احتیاط منعکس می‌شدند در حالی‌که موارد ضد انگلیسی برجای می‌ماندند. اگر به نسخه‌های منتشره سخنرانی‌ها نگاه کنید این امر را می‌توانید تا زمان حال نیز به چشم ببینید. سخنرانی ناصر، رئیس‌جمهور فقید مصر، در قالب کتاب انتشار یافته است و می‌توان اصل عربی آن را به راحتی با ترجمه‌های انگلیسی مقایسه کرد. نوعی سوء ترجمه در کار است که قطعاً تمامی اشکال ارتباطی را تحت تأثیر قرار خواهد داد.

راه‌حل این مشکل زبان‌آموزی است. متأسفانه به نظر می‌رسد که قرار است در این زمینه شاهد پس‌رفت باشیم تا پیشرفت. هنگامی‌که من در اوایل قرن بیستم دانشجوی دوره لیسانس بودم، عربی می‌آموختم. در سال دوم، از ما انتظار می‌رفت تا نثرهای کلاسیک عربی را بخوانیم و در سال سوم قرآن و احادیث را می‌خواندیم.

امروزه اگر در پایان سال چهارم دانشجویان بتوانند تپق‌زنان یک مقاله روزنامه را بخوانند، حس می‌کنیم که خیلی خوب عمل کرده‌ایم. این بخشی از تغییر الگو است. مسئله صرفاً ترجمه از یک زبان به زبان دیگر نیست؛ بلکه درک متقابل است.

در اروپا تلاشی نسبتاً زودهنگام برای فهم اسلام، ادبیات کلاسیک عرب و غیره صورت گرفت. این امر به قرون وسطای متأخر برمی‌گردد و بر ملاحظات عملی خوبی متکی بود. باید به‌خاطر داشت که اسلام مسلح شده در شرف اشغال اروپا بود و اروپایی‌ها احساس کردند که باید کاری انجام دهند. مطالعه اسلام حتی پس از این‌که تهدید اشغال کاهش یافت ادامه پیدا کرد. از قرن ۱۶ و ۱۷ به این سو در دانشگاه‌های اروپایی کرسی‌های عربی وجود داشته است. اولین کرسی عربی در فرانسه در آغاز قرن شانزدهم در کلژ دو فرانس تأسیس گردید. اولین اشغال «امپریالیستی» فرانسه در دنیای عرب در سال ۱۷۹۸ در مصر به وقوع پیوست. ارزیابی شرق‌شناسان فرانسوی به نحو خارق‌العاده‌ای درست بود و امپریالیست‌های فرانسوی به نحو خارق‌العاده‌ای درست عمل کرده بودند و مهم‌تر این‌که، آنها عربی آموختند و کرسی‌های عربی دایر کردند چرا که عربی یک زبان کلاسیک و زبان یک کتاب مقدس بود، بنابراین ارزش این را داشت که جایگاه خویش را در دانشگاه‌ها در کنار لاتین، یونانی و عبری به‌دست آورد. اما آنها کرسی‌های زبان فارسی و ترکی را دایر نکردند هرچند که در قرون ۱۵ و ۱۶ عربی دیگر اهمیت چندانی نداشت. حکام جهان عرب همگی به زبان ترکی و فارسی سخن می‌گفتند و می‌نوشتند. آنها به همان دلیلی کرسی‌های فارسی و عربی نداشتند که کرسی‌های انگلیسی و فرانسه نداشتند: زبان‌های محلی مواد مناسبی برای تحقیق دانشگاهی نبودند. آنها به تلاش برای فهم اسلام، زبان آن و الهیات آن ادامه دادند، امری که ما آن را «شرق‌شناسی» می‌نامیم.

با این وجود هیچ نوع «غرب‌شناسی» هم‌ترازی وجود نداشت. در سوی دیگر، ما شاهد یک بی‌علاقگی کامل نسبت به اروپا هستیم تا زمانی‌که به واسطه استیلا و تسلط غرب توجه به آن به زور جلب شد. حتی آن هنگام نیز، توجهی که مبذول شد معطوف به دوره معاصر اروپا بود. در حالی‌که شرق‌شناسان اروپایی، عربی سنتی (کلاسیک) می‌آموختند و قرآن را مطالعه می‌کردند، خاورمیانه‌ای‌هایی که زبان‌های اروپایی را مطالعه می‌کردند تنها به مسائل معاصر توجه داشتند.

به‌عنوان مثال طی قرون ۱۸ و ۱۹ ادبیات پژوهشی وسیعی در خصوص حقوق اسلامی و الهیات از سوی مسیحیان اروپایی (و یهودیان) به‌وجود آمد. اما هیچ پژوهش جدی‌ای درخصوص الهیات مسیحی که محققین مسلمان انجام داده باشند به چشم نمی‌خورد که به نظر نمی‌رسد که دلیل بی‌علاقگی یا عدم اهمیت آن باشد. این یک اختلاف فهم است. این اختلاف فهم عامل مهمی در

دشواری امر ارتباطات است که در روزگار کنونی نه‌تنها کاهش بلکه افزایش یافته است.

اجازه بفرمایید اینک به دومین نکته مورد نظر خویش که درباره وهابیت (وهابی‌گرایی) است بپردازم. ما طی این جلسه مطالب زیادی درباره وهابیان شنیده‌ایم اما یک نکته مهم همچنان برای طرح باقی است: وهابیت همان‌قدر در اسلام محوریت دارد و همان‌قدر به آنچه شما ممکن است سنت‌های مهم اسلامی بخوانید مربوط است که کوکلوس کلان در مسیحیت چنین وضعیتی دارد. تفاوت عظیم تأثیر این دو گروه به جهت تلاقی رویدادهایی است که خوشبختانه در جهان مسیحیت رخ نداد: گرویدن خاندان سعود و شیوخ قبایل محلی در نجد به مکتب وهابی در قرن هجدهم، تأسیس حکومت پادشاهی سعودی در دهه ۱۹۲۰ و بدتر از همه کشف نفت از جمله این حوادث‌اند. این امر بدین معنا بود که سلطنت وهابیان به ناگه غرق در پول نفت گردید و دو مکان از مقدس‌ترین اماکن اسلام را با تمام وجاهتی که به همراه داشت تحت کنترل درآورد امری که بیش از همه در کنترل حج، یا به عبارتی زیارت، نمود یافته است.

غربیان در فهم اهمیت حج مشکل زیادی دارند زیرا هیچ معادلی در تاریخ مسیحی یا غربی ندارد. مسیحیان نیز به زیارت می‌رفتند اما آنها سفرهایی شخصی بودند که در اوقاتی متناسب با اوضاع و احوال شخصی افراد صورت می‌گرفت. حج مسلمین فعالیتی جمعی بوده و هست که هر ساله در وقت معینی از سال برگزار می‌شود و مسلمین را از چهار گوشه جهان اسلام به خود جذب می‌کند. این تجربه مرتبه‌ای ارتباطی در جهان اسلام برقرار می‌کند که تا ابداع رسانه‌های گروهی مدرن هیچ معادلی در جهان مسیحیت نداشت. همه ساله، مسلمین در مراسم و آیین‌های مشترک حضور پیدا می‌کنند که به‌واسطه آن به‌صورتی طبیعی افکار و اطلاعاتشان را تبادل می‌نمایند. بنابراین، به‌واسطه حج نوعی ارتباط درونی در جهان اسلام وجود دارد که اهمیت آن قابل توصیف نمی‌باشد. آل سعود با کنترل امر حج تمامی موارد فوق‌الذکر را تحت کنترل قوانین وهابیان درآورد. مزید بر این، ثروت فزاینده حاصل از نفت را در نظر بگیرید که نتیجه آن عبارت بود از جهانی شدن قدرت آنچه که در نبود این ثروت صرفاً فرقه‌ای تندرو در حاشیه یک کشور کم اهمیت تلقی می‌شد.

سومین چیزی که مایلم درباره آن صحبت نمایم تصوف است و در این خصوص می‌خواهم یک یا دو نکته را متذکر شوم. امروزه، ما از «تساهل» بسیار سخن می‌گوییم و درباره «تساهل» معروفی که در قرون وسطا در اسپانیای مسلمان به ظهور رسید مطالب زیادی می‌شنویم. تساهل ذاتاً یک ایده‌آل غیرتساهل‌آمیزانه است. از گفتن تساهل چه معنایی را در نظر داریم. تساهل اساساً بدین معناست که «من برخی و نه همه حقوقی را که خود از آن برخوردارم تا مادامی‌که قانونی را من وضع خواهم نمود رعایت نمایید. برای شما روا خواهم

شمرد». من فکر می‌کنم این تعریف منصفانه‌ای از تساهل به اجرا درآمده در اروپا و دیگر بخش‌های دنیا باشد. واضح است که این امر بسیار بهتر از عدم تساهل (تعصب) می‌باشد. اگر تساهل موجود در اوج دوران امپراطوری عثمانی را با آنچه در اروپای معاصر دیده می‌شود، مقایسه نماییم، آشکارا معلوم می‌شود که اولی به میزان زیادی بهتر است. یهودیان قادر بودند تا در امپراتوری عثمانی در کشورهای مختلف اسلامی شمال آفریقا به‌عنوان «شهروند درجه دو» پناه یابند. روشن است که این بهتر از هیچ است.

اما دیدگاه تصوف چشمگیر است. تصوف چیزی بهتر از تساهل عرضه می‌کند. نگاه ابراز شده در متون صوفیان درخصوص پیروان دیگر ادیان بی‌همتاست. نگاه آنان صرفاً تساهل نیست، تأیید است. اشعاری به فارسی و ترکی از مولوی و ابن عربی وجود دارد که نشانگر یکی بودن تمامی ادیان به لحاظ بنیادی هستند: تمامی ادیان دارای یک غایت و یک پیام هستند و یک خدا را می‌پرستند. آنها ممکن است این عمل (پرستش) را به صورت‌های مختلفی انجام دهند اما خدا در کلیسا و مسجد و کنیسه حضوری یکسان دارد. از دید من تساهل امتیاز فوق‌العاده مهمی است که هنوز هم می‌تواند نقش بزرگی در ایجاد روابطی بهتر بین جوامع در دوران کنونی و در آینده ایفا نماید. اگر به ده فرمان نظر اندازید خواهید دید که اکثر آنها متوجه روابط بین انسان‌ها هستند. تنها جزء کوچکی از آن فرمان‌ها متوجه روابط بین انسان و خدا هستند. اکثر آنها عبارتند از آنچه که شما نباید نسبت به همنوعانتان انجام دهید. در متون اصلی اسلامی، امر به گونه دیگری است: آنها عمدتاً به جای روابط با دیگر انسان‌ها متوجه رابطه با خدا هستند. تصوف در اینجا بار دیگر تحول مهمی عرضه می‌دارد. تصوف به میزان زیادی به رفتار ما در قبال دیگر انسان‌ها نیز می‌پردازد نه این‌که صرفاً متوجه چگونگی عملکرد شما در قبال خدا باشد. یک صوفی هندی به‌نام شیخ شرف‌الدین این مطلب را به نحو چشمگیری بیان می‌کند. او می‌گوید: «تعدی به مردم بدتر از تعدی به خدا است. اگر شما نسبت به خدا مرتکب یک تعهدی شوید، هیچ ضرری به خدا نمی‌رسانید و خدا می‌تواند به طریق خویش شما را مورد بخشش قرار دهد. اگر شما علیه افراد کاری انجام دهید، به آنها زیان واقعی می‌رسانید که ممکن است غیرقابل جبران باشد. در این صورت مسئله بخشش خیلی بیشتر پیچیده و بغرنج می‌شود»، از دید من این امر کمک شایانی به مباحث اخلاقی ارزش‌های برتر می‌نماید. بحث اخلاقی والاترین ارزش می‌باشد.

نکته پایانی در ارتباط با برخی جنبه‌های سیاست خارجی آمریکاست که ظاهراً موضوع اصلی ماست. یک سنت معروف در خاورمیانه وجود دارد که قدمت آن به دوران جنگ سرد بازمی‌گردد. همگان می‌دانستند که اگر شما کاری را برعلیه روس‌ها انجام می‌دادید، سریعاً و به‌طور وحشتناکی مجازات می‌شدید. از سوی دیگر، هر کاری که علیه آمریکایی‌ها مرتکب می‌شدید، نه‌تنها مجازاتی در کار نبود بلکه ممکن بود پاداش‌هایی نیز

دریافت کنید. منظور هنگامی است که صفوف سرآسیمه دیپلمات‌ها، نمایندگان کنگره، روزنامه‌نگاران و دیگران یکی پس از دیگری می‌آمدند و می‌گفتند: «ما چه آزاری به شما رسانده‌ایم و چه کاری برای جبران آن میّ توانیم انجام دهیم؟» این دو تقاضا همچنان به صورت بنیان سیاست خارجی باقی مانده‌اند و به همین علت است که افراد در محافل سیاسی مشکل زیادی در انطباق رفتارشان با یک حرکت دوستانه دارند. معمولاً نگرش اساسی این است که «ما از ترس تحریک دشمنانمان نباید زیاد به دوستانمان نزدیک شویم». من فکر نمی‌کنم که این شکل خوبی از دیپلماسی باشد.

شیخ هشام کبانی[1]

مولوی می‌گوید: «من یک مسلمانم، اما نمی‌دانم که هستم؛ من نمی‌دانم که آیا یک مسیحی‌ام یا یک یهودی یا یک اتریشی یا یک شرقی یا یک غربی یا یک فرادست یا یک فرودست. نمی‌دانم که آیا من از عناصر چهارگانه عالم تشکیل شده‌ام. نمی‌دانم که آیا من آسمانی‌ام یا زمینی. نمی‌دانم که آیا من یک هندی‌ام یا یک چینی یا یک بلغار. نمی‌دانم که آیا یک عراقی‌ام یا سوری. نمی‌دانم که آیا اهل این جهانم یا آن جهان ـ اما من جسم هستم و روح. نهاد من روح است. آن‌گاه که از دوگانه سخن می‌رانم منظورم، من و خداست ...»

ابن عربی می‌گوید: «دلم نقش صور است، مکانی است برای رقص یک درویش؛ دیری است برای تعلم یک راهب؛ خانه‌ای است برای عبادت همگان. کعبه‌ای است برای زیارت. ده فرمان تورات است، قرآن مجید است. دین من این عشق است. به هر جا که رو می‌کنم عشق به خدا می‌بینم».

از این اشعار در می‌یابیم که تصوف همچون نیرویی اجتماعی عمل می‌کند که افراد را گرد هم می‌آورد. تصوف پلی است بین فرهنگ‌های مختلف که این امر تا حدودی اقبال صوفیان تقریباً در تمامی نقاط دنیا را تبیین می‌نماید. هدف اصلی صوفیان هیچ‌وقت این نبوده که به رهبران یک کشور تبدیل شوند بلکه هدف آنان بیشتر تبدیل شدن به امدادگرانی اجتماعی بوده است. آنها با مردم کشور درمی‌آمیزند و زبان‌هایش را فرامی‌گیرند. آنها ارتباط بین مردمان را تسهیل می‌نمایند به‌ویژه در دوران قدیم که نیازی به ویزا و امثال آن نبود ... آنها از طریق ازدواج با اغیار رابطه برقرار می‌کنند و بدین ترتیب به شیوه‌های گوناگونی بین مردمان تفاهم ایجاد می‌نمایند.

الله (خدا) می‌فرماید که شما باید به پیغمبران اعتقاد داشته باشید و با یهودیان و مسیحیان مراوده نمایند.

---

1. Hisham Kabbani

«مأیوسشان نسازید» چرا که آن‌گاه مشکلات اجتماعی چند برابر خواهد شد. او به مؤمنین می‌گوید «خدای را چنان عبادت نمایید که گویی او را می‌بینید. اگر شما او را نمی‌بینید او دارد شما را می‌بیند». این بدین معناست که «شما نمی‌توانید او را ببینید اما می‌توانید آیات او را در عالم نظاره نمایید». صوفیان این آیات را به شیوه متفاوتی تفسیر می‌کنند: اگر دیگر خود را نبینید ـ اگر علایق خویش را به‌طور کامل ترک نمایید، آنگاه او را خواهید دید. علاوه بر این، یقیناً شما او را در هر فردی خواهید دید ـ شما باید خدا را در هر فردی ببینید و از این روست که تعالیم صوفیان هر شخصی را در خلقت الهی به‌عنوان کسی که خدای او را «نقش‌زده» است می‌انگارند، صوفیان با چنین طرز عملی هرگز به سبب بی‌مسئولیتی یا رفتاری بی‌نزاکت مورد مؤاخذه قرار نخواهند گرفت.

یکی از اولین شرق‌شناسان اروپایی گفته است که صوفیان برای ترویج عشق قلبی‌شان نیازی به اسلحه ندارند. آنها هیچ ارتشی ندارند اما از توانمندی‌های معنوی‌شان در رابطه با دیگران استفاده می‌نمایند. از این‌رو آنها در آسیای مرکزی، اندونزی، جنوب‌شرق آسیا، ترکیه و حتی اروپا افراد بی‌شماری را به سنت خویش درآوردند. امروزه این امر رخ نمی‌دهد چرا که اسلام به نحوی تنگاتنگ با ملی‌گرایی یکسان تلقی شده است. در آغاز قرن بیستم، محققین مسلمان در دوران شورش علیه استعمار اروپا در جهان اسلام، درصدد برآمدند تا قرآن را در راستای حمایت حداکثری از این شورش تفسیر نمایند. آنها کاملاً جنبه‌های معنوی (و صوفیانه) قرآن را به‌خاطر این مبارزه مورد غفلت قرار دادند. این مقاومت وهابیانه در نهایت بلندگوی جهان اسلام شد.

موضوع دیگر تمایز بین وهابیان و سلفیان است. در اسلام اصطلاحی چون سلفی وجود ندارد. این اصطلاح فقط می‌تواند در مورد سه قرن اول اسلام با نام السلف الصالح به کار برده شود، پس ازآن این اصطلاح تا سال ۱۹۸۰ مورد استفاده واقع نشد یعنی هنگامی‌که شاه فهد در تلاش برای افزایش مشروعیت مذهبی‌اش، در افتتاحیه یک کنفرانس اظهار داشت: «ما وهابی نیستیم؛ ما سلفی هستیم». درحال حاضر این اصطلاح برای توصیف تمام گروه‌های اسلامی رادیکال جدید و متفاوت از قبیل اخوت اسلامی و حزب التحریر به کار می‌رود.

اخیراً در اندونزی بودم و یک شخص چینی را ملاقات نمودم. وی به من گفت که دولت چین دارد تمامی مساجد وهابی را می‌بندد. من پرسیدم: «با این وصف، شما جزء کدام‌یک از مذاهب اسلامی هستید؟» وی گفت: «من از صوفیان اویگور[1] هستم و دولت تا زمانی‌که ما در سیاست دخالت نکنیم کاری به ما ندارد. تنها

1. Uigur

مشکلی که امروزه در چین با آن مواجه هستیم مشکل ناشی از حج می‌باشد. در گذشته هزاران نفر از ما به عربستان سعودی می‌رفتند و در جده ملاقات می‌شدند. به سرعت همگی آنها دوره‌ای فشرده در زمینه وهابیت را طی می‌کردند و به چین بازمی‌گشتند تا مرقدهای ما را خراب کنند و نسخ خطی ما را بسوزانند. بدین ترتیب، تمدن اسلامی چینی ۱۴۰۰ ساله ما به وسیله وهابیان ویران می‌گردد». اگر وهابیت می‌تواند در کشور بسته چین نفوذ کند، تصور کنید که در آمریکا چه کارها دارد می‌کند! پیش از سال ۱۹۶۰ مشکلی در آمریکا وجود نداشت؛ تا این‌که آن تعالیم وهابیت وارد گردید. به همین دلیل این است که چرا اکثر شما در اینجا می‌پندارید که تصوف شکل غریبی از اسلام است، اما در واقع، هنگامی‌که به دیگر نقاط دنیا سفر می‌کنید، درمی‌یابید که تصوف بخش مکمل این دین است. در اندونزی، ۵۰ میلیون طلبهٔ (دانشجوی) نقش‌بندی و ۲۰ میلیون طلبه دیگر فرقه‌ها وجود دارند و تعداد مشابهی هم در مالزی، برونئی و ترکیه موجود است. حتی در عربستان سعودی صوفیانی وجود دارند که در خانه‌هایشان به انجام اعمال‌شان می‌پردازند چرا که علناً قادر به انجام آن نیستند.

از این‌رو ما با سؤال مواجهیم که آیا ما آمریکایی‌ها قرار است از صوفیان حمایت کنیم یا این‌که با وهابیان کار کنیم؟ در صورت انتخاب گزینه دوم با خطر همکاری با تروریست‌ها مواجهیم، در حالی‌که در همکاری با صوفیان چنین خطری وجود ندارد. موضوع بسیار ساده است: آمریکا اگر می‌خواهد در این پیکار موفق شود باید به مسلمانان غیروهابی کمک نماید. این یک گزینه شکست‌ناپذیر است.

پرسش و پاسخ

از شیخ کبانی پرسیده شد که آیا با فرض این‌که صوفی‌ها در تروریسم مشارکت نمی‌جویند، آیا آمریکا باید از فرقه‌های صوفی در مناطقی که دچار اغتشاش هستند به‌ویژه چچن حمایت نماید یا خیر؟ وی پیشنهاد داد که آمریکا به تحت فشار قرار دادن دولت روسیه برای رسیدن به یک راه‌حل ادامه دهد و به روس‌ها بفهمانند که مشکل برخاسته از خود مردم چچن نیست بلکه نشأت گرفته از وهابیانی است که با استفاده از رشوه و دیگر شکل‌های توطئه‌چینی عناصر سازش‌ناپذیر جامعه چچنی را به سمت افراط‌گرایی تشویق نمایند. مبارزان عربی که از طریق داغستان در چچن نفوذ کردند بر آن بودند تا رهبریت صوفی چچنی را ساقط کرده و دولت مبتنی بر وهابیت را تأسیس نمایند.

سپس از لوئیس پرسیده شد که آیا او آینده خاورمیانه را در حرکت به سوی یک مدل غربی سکولار دموکراتیک به‌علاوه جدایی دین و دولت و ظهور یک طبقه متوسط می‌بیند. وی عنوان داشت که باید تعاریف

به‌ویژه واژه «دموکراسی» به نحوی مناسب تعریف گردد، با این وجود احتمال ایجاد دموکراسی در آیندهٔ خاورمیانه، اول در عراق و سپس در جاهای دیگر پیش‌بینی می‌شود.

چرا لوئیس اینقدر خوش‌بین است؟ وی پاسخ داد که اولاً این تصور که بعث‌گرایی (بعث‌انگاری، طرفداری از آراء، حزب بعث) ایجاد دموکراسی را در عراق و سوریه غیرممکن ساخته است، «کاملاً غلط» است. وی این‌طور توضیح داد که احزاب یا رژیم‌هایی از نوع صدام حسین «مطلقاً ریشه‌ای در گذشته اعراب یا اسلام ندارند. این احزاب از اروپا و دقیقاً از سال ۱۹۴۰ به بعد وارد شده‌اند». به‌رغم تسلیم فرانسه، دولت سرسپرده ویشی کنترل منطقه را حفظ نمود و آن را برای نفوذ دول محور بازگذارد. جنبش بعث «در مقام انطباقی با شرایط محلی مدل نازیسم» به پا خاست. هنگامی‌که شوروی در منطقه اعمال نفوذ نمود، بعضی‌ها از مدل نازی به مدل کمونیستی تغییر یافتند. لوئیس اظهار داشت که دیگر هیچ دلیلی وجود ندارد که چنین مدل‌هایی در خاورمیانه ادامه یابند.

ثانیاً، در حالی‌که شرایط محلی واقعی این کشورها «بدین معنا دموکراتیک نیست که انتخاباتی برگزار کنند و مجالس قانونگذار داشته باشند»، اما به‌طور سنتی دولت‌های پاسخگو و مشروطه‌ای در آنها «وجود» داشته است. درک و فهمی که تاریخ آن به آغاز اسلام بازمی‌گردد وجود دارد مبنی بر این‌که حاکم وظایف و مسئولیت‌هایی دارد و این که قدرت اوامری قراردادی است. در واقع، این مفهوم قراردادی ـ توافقی از دولت در خود شریعت بیان شده است. بنابراین، «هم یک مبنای مشروع و فرهنگی و هم یک بنیان مبتنی بر تجربه» برای توسعه دموکراسی در خاورمیانه وجود دارد. حکومت‌های خودکامه‌ای که در حال حاضر در بخش اعظم جهان عرب به چشم می‌خورد، «نتیجه غرب‌گرایی است اما نه از سوی قدرت‌های امپریالیستی که معمولاً بسیار محتاط و محافظه‌کار هستند بلکه به‌وسیله غرب‌گرایان و تجددگرایان شیفته خود شده این منطقه». تأثیرات حاصله دوگانه بودند: از یک سو، غرب‌گرایی شدیداً قدرت مطلقه را تقویت کرد و از سوی دیگر تمامی عناصر اجتماعی را که پیشتر قدرت مطلقه را محدود کرده بودند تضعیف یا ریشه‌کن ساخت. نتیجه این‌که همه دیکتاتورهای کنونی قدرتی به مراتب بیشتر از حکام گذشته دارند. وی افزود این واقعیت اخیر، «خوش‌بینی من را افزایش می‌دهد ـ یعنی این واقعیت که رژیم‌های خودکامه و نابهنجار بخشی از سنت فرهنگی آنها نیست. این چیزی است که از بیرون بر آنها تحمیل شده و از خارج وارد شده است و اگر آنها به سنت‌های تاریخی، فرهنگی و مذهبی خودشان نگاهی بیندازند، عناصر بسیار بهتری پیدا خواهند کرد».

ثالثاً عراق نظام آموزشی معقولی داشت و در مقایسه با دیگر بخش‌های منطقه در امور زنان به نحو چشمگیری پیشرو بود. زنان به تحصیلات دسترسی داشتند و بسیاری از آنها پزشک، وکیل، استاد دانشگاه،

دانشمند و مدیر بازرگانی گردیدند. به عقیده لوئیس، این دلیل دیگری برای امیدواری به آینده عراق می‌باشد.

سپس از شرکت‌کنندگان در میزگرد پرسیده شد که آیا تصوف قادر خواهد بود به یکی از نگرانی‌های همیشگی اکثر مسلمین یعنی جایگاه نازل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آنها در مقایسه با جهان غرب پایان دهد؛ و با این کار، با رواج وهابیت مقابله کند. شیخ کبانی، با مقایسه‌ای بین رفتار این دو سنت در آغاز قرن بیستم به این سؤال پاسخ داد: «هنگامی‌که وهابیان علمداری تفسیر قرآن مجید در تحریک مسلمین علیه انگلیس را عهده‌دار شدند، شاهد سقوط تدریجی امپراتوری عثمانی نیز بودند که خلایی برجای می‌گذاشت که آنها می‌خواستند آن را پرکنند. برای انجام این کار آنها قصد داشتند تا آل سعود و از طریق آن جهان اسلام را به کنترل خویش درآورند». با این وجود، «صوفیان جهان را نه دید کنترل سیاسی بلکه بیشتر از دید مسائلی اجتماعی نظیر بهداشت و آموزش و پرورش می‌نگرند». شیخ کبانی این‌طور نتیجه‌گیری کرد که با پایان عصر استعمار صوفیان می‌توانند «نقش بزرگی در برقراری پیوند بین فرهنگ‌ها، جوامع و کشورهای مختلف ایفا نمایند. بالاخص این‌که آنها می‌توانند بدون سلطه کشوری خاص موجب شکوفایی اسلام گردند. اگر به صوفیان فرصت و انگیزه لازم داده شود آنها قادر خواهند بود که در راه صلح دستاوردهای کلانی داشته باشند».

لوئیس، مفاهیم «آزادی» و «استقلال» را به‌عنوان «دو واژه متفاوتی که بازتاب‌دهنده مفاهیمی بسیار متفاوتی هستند» توصیف نمود. لوئیس گفت هنگامی‌که مسلمین هنوز تحت سلطه استعمار بودند این دو واژه مختلف برای امری واحد تلقی می‌شدند. حال، تقریباً تمامی این کشورها استقلالشان را به‌دست آورده‌اند اما در مقایسه با گذشته نسبتاً آزادی کمتری دارند. معنای استقلال اصولاً عبارت بود از این‌که جباران داخلی جای فرمانروایان خارجی را می‌گرفتند. آنها نسبت به امپریالیست‌ها مهارت‌های بیشتر و قید و بندهای کمتری داشتند. آنچه غربیان آزادی می‌پندارند همان است که اعراب از «عدالت» می‌فهمند.

لوئیس اهمیت این تمایز را بدین صورت مورد تأکید قرار داد که «در جهان غرب ما عادت داریم که آزادی و سرکوبی، و آزادی و استبداد را قطب‌هایی مخالف تلقی نماییم. در تعبیر سنتی اسلامی، عدالت و سرکوبی و عدالت و استبداد است که به جای آن به‌عنوان قطب‌های مخالف هستند». وی این‌طور نتیجه‌گیری می‌کند که فهم درستی از مفهوم عدالت جهت توسعه نهادهای آزاد در جهان اسلام اهمیت قاطعی دارد.

سؤال بعدی این بود که با در نظر گرفتن این امر که چچنی‌های صوفی علیه روس‌ها از خشونت استفاده کرده‌اند، و همان‌طور که صوفیان در آفریقای شمالی علیه فرانسه این کار را کرده‌اند و نیز در اندونزی علیه هلندی‌ها اعمال خشونت کرده‌اند آیا صوفیان می‌توانند علیه غربی‌ها از خشونت استفاده نمایند.

لوئیس مختصراً با ذکر این نکته پاسخ داد که «من فکر می‌کنم هرکسی که تصوف را مورد مطالعه قرار داده است قبول دارد که تصوف صلح‌طلب[1] هست، اما آشتی‌طلب[2] نیست؛ انجمن‌های صوفیانه در مبارزات ضد امپریالیستی شمال آفریقا، هند و قفقاز نقش مهمی ایفا کردند». لوئیس تأکید داشت با این وجود: «بسیار غیرمحتمل است که در آینده چنین نیازی پیش آید».

سؤال آخری که از شرکت‌کنندگان در میزگرد پرسیده شد در خصوص پیشنهاداتی به دولت آمریکا برای گفتمان بهتر با جهان اسلام بود. لوئیس صرفاً اظهار داشت: «پیشنهاد من این است که آنها باید با شیخ کبانی صحبت نمایند». شیخ کبانی به‌زعم خویش هشدار داد که آمریکا غالباً در سراسر دنیا کارش به همکاری با وهابیان می‌انجامد. وی پیشنهاد داد که در عوض آمریکا باید از اشخاص ذی‌صلاح برای یافتن افرادی که محققین اسلامی میانه‌رو هستند کمک بخواهد و خط مشی آنها را جویا باشد.

1. Peaceful

2. Pacifist

میزگرد سوم: تصوف و پیامدهای آن برای سیاست ایالات متحده

در این میزگرد خصوصی، نمایندگانی از سازمان‌های مختلف آمریکا به تبادل دیدگاه‌هایشان پرداختند. یکی از شرکت‌کنندگان میزگرد با ابراز تأسف از این‌که اکثر ابزارهای سیاست خارجی آمریکا تدابیری بسیار ساده بوده‌اند و با نیازهای امروز منطبق نمی‌باشند، اعلام کرد، دولت به‌طور خودکار برای هر شکلی که به‌وجود می‌آید پول هزینه می‌کند و راهکار مشارکت خاورمیانه (MEPI) در دسامبر ۲۰۰۲ نیز به همین نحو به‌وجود آورده است. کنگره در سال ۲۰۰۲، ۲۹ میلیون دلار به طرح مشارکت خاورمیانه اختصاص داد و در سال ۲۰۰۳، صد میلیون دلار دیگر در بودجه‌های تکمیلی اضطراری بر آن افزود؛ ده میلیون دلار برای امداد اسلامی کنار گذاشته شد، طرح مشارکت خاورمیانه چهار محور دارد که سه تای آنها مربوط به کمک‌های اقتصادی می‌باشد. برنامه‌های اقتصادی قرار است تا «به اختلاف فهم‌ها» در حوزه‌های سیاسی «دسترسی یابند و آنها را به یکدیگر نزدیک سازند»، «آراء دموکراتیک» را در سرتاسر خاورمیانه گسترش دهند و «نوعی حس نظارت و پاسخگویی نسبت به حکومت قانون» ایجاد نمایند. اینها شعارهای زیبایی هستند، اما گرایش جهانی فزاینده آمریکاستیزی قرار نیست با این برنامه دیپلماتیک عمومی متوقف گردد.

یکی دیگر از شرکت‌کنندگان میزگرد برای این‌که سیاست آمریکا در قبال جهان اسلام را به بهترین نحو توصیف نماید از پل ولفوویتس معاون وزیر دفاع و سفیر سابق آمریکا در اندونزی نقل قولی به‌عمل آورد. به‌گفته ولفوویتس آمریکا «جنگ علیه تروریسم را همچون یک جنگ تمدن‌ها بین غرب و اسلام نمی‌بیند. این امر تا آن حد که یک جنگ محسوب شود، جنگ تمام جهان متمدن علیه افراط گرایانی است که به ارزش‌هایی که اکثر مردم دنیا در آن سهیم هستند حمله می‌کنند». آمریکا می‌داند که فاصله خطرناکی بین غرب و اسلام وجود دارد و «ما باید این فاصله را پر کنیم و هم‌اکنون باید دست به کار شویم. این فاصله زیاد است

و زمانی برای تأخیر وجود ندارد. این‌که آیا ما در کاستن از این گسست سرنوشت‌ساز بین شرق و غرب موفق خواهیم بود عامل بزرگی در شکل‌دهی دورنمای آتی خواهد بود».

«همچنین اعتقاد فزاینده‌ای وجود دارد نسبت به این‌که آمریکا در جنگ علیه تروریسم پیروز خواهد شد. اما جنگ سخت‌تر «جنگ عقاید» می‌باشد. این جنگ پیکاری است بر سر مدرنیته، سکولاریسم، پلورالیسم، دموکراسی و توسعه اقتصادی واقعی. آمریکا برای کسب پیروزی در جنگ بزرگ‌تر، می‌داند که «فهم جنبه‌های بسیار جهان اسلام باید مؤثر باشد».

اعضای ارشد دولت آمریکا متقاعد شده‌اند که اکثریت مسلمین جهان علاقه‌ای به نظریه‌های افراطی مورد حمایت گروه‌هایی چون القاعده و طالبان ندارند. همان‌طور که ولفوویتس می‌گوید: «کاملاً برعکس، آنها از تروریسم نفرت دارند، آنها نفرت دارند از تروریست‌هایی که نه‌تنها هواپیماها را ربوده‌اند بلکه سعی کرده‌اند تا یکی از ادیان بزرگ جهان را نیز بربایند. آنها برای افرادی که حقوق اساسی زنان را انکار می‌کنند و یا به کودکان خرافات و تنفر آموزش می‌دهند نسبتی ندارند. دموکراسی و آزادی قوی‌ترین محرک‌های تغییر در پنجاه سال گذشته بوده‌اند و همچنین باید به ما برای تحولات بیشتر در جهان اسلام امیدواری دهند». سخنران میزگرد افزود هیچ استراتژی دیگری برای آمریکا معقول نمی‌باشد.

جنگ علیه تروریسم سه مؤلفه عمده دارد. یکی تعقیب تروریست‌ها که متضمن تقویت قانون، مشارکت اطلاعاتی و سخت‌گیری در خصوص منابع مالی است، این امر همچنین به معنای مواجهه با کشورهایی است که از تروریسم حمایت می‌کنند. مؤلفه دوم امنیت داخلی می‌باشد. و مورد سوم جنگ عقاید است که در وهله اول عبارت است از جنگی داخلی در جهان اسلام بین میانه‌روها و افراطگرایان. آمریکا می‌داند که عضوی از جهان اسلام نیست و تصدیق می‌کند این مسئولیت آمریکا نیست که بیانیه‌هایی در خصوص الحیات صادر کند. در همین حال، هیچ کسی شک ندارد که آمریکا نقش بسیار مهمی برای ایفا کردن دارد چرا که می‌تواند بر جریان امور تأثیر گذارد. آمریکا و دیگر اعضای جامعه جهانی می‌توانند از تروریسم مشروعیت‌زدایی نمایند؛ قوام‌بخشی به این اجماع جهانی که تروریسم امر نامقبولی است امری است که به حقوق بین‌المللی و اخلاق مربوط است بدون اهمیت داشتن این‌که برای تحقق آن به کدام اصل سیاسی استناد شود.

آمریکا همچنین می‌تواند به لحاظ استراتژیک کشورهایی را که مسلمان میانه‌رو دارند نظیر ترکیه، اردن و مراکش مورد حمایت قرار دهد. در خلیج‌فارس نیز تحولات مهمی در جریان است بدین معنا که در آنجا بحث‌هایی جدی در خصوص اصلاحات سیاسی در حال انجام است. در ایران نیز بین حکومت و مردم تعارض وجود دارد. گرچه آمریکا قادر به دخالت در امور نیست، می‌تواند از آرمان‌های مردم ایران حمایت

نماید. علاوه بر این اگر ایران که منشأ اسلام مدرن است تغییر مسیر دهد تأثیر روانی ـ سیاسی عظیمی برجهان اسلام خواهد گذارد.

سخنران میزگرد، چهار نمونه تاریخی‌ای را که آمریکا می‌تواند در خصوص جنگ عقاید مورد استفاده قرار دهد تشریح نمود. مورد اول بازهم رویدادی ایدئولوژیک است، نوعی مشروعیت‌زدایی از تروریسم شبیه مبارزه‌ای که علیه برده‌داری انجام شد، در قرن نوزدهم انگلستان از برده‌داری به‌طرق گوناگونی مشروعیت‌زدایی نمود بدین صورت که اول علیه این مفهوم اعلان جنگ نمود و سپس این مبارزه را با استفاده از نیروی دریایی و قدرت نرم ـ یعنی ابزارهای خط مشی فکری، اخلاقی و دیپلماتیک ـ تشدید نمود. انگلستان طی چند دهه به تغییر طرز فکر افراد متشخص درباره برده‌داری کمک نمود.

مثال دوم شکست مارکسیسم ـ لنینیسم است. این ایدئولوژی وقتی احساسات زیادی ایجاد کرد و شدیداً مردم را برانگیخت برخی گمان داشتند که موج پیشتاز آینده خواهد بود. اما وقتی نتوانست بهشت موعود خویش را تحقق بخشد از پای درآمد. این ایدئولوژی هنگامی از پای افتاد که جنایاتی که به نام آن انجام می‌گرفت به چنان حدی رسید که به وضوح ادعاهای اخلاقی آن را تحلیل برد و از این بابت شکست خورد که با مقاومتی قوی و پرصلابت مواجه گردید. درسی که ما آموختیم این است که ایدئولوژی‌ها به‌واسطه ناکامی می‌توانند شکست بخورند و بی‌اعتبار شوند.

نمونه سوم مبارزه جنگ سرد بر سر سازمان‌هاست. کمونیست‌ها در سراسر اروپا واقعاً در تحت کنترل درآوردن آنها خوب عمل می‌کردند اما غرب به‌خوبی با آنها مقابله نمود؛ غرب از اتحادیه‌های کاری آزاد، رسانه‌های آزاد و گروه‌های روشنفکری آزاد حمایت می‌کرد که مانع نفوذ کمونیست‌ها می‌شد. این نوع مبارزه گزینه دیگری است برای آنچه ما اکنون ممکن است به آن نیاز داشته باشیم: آمریکا همراه با دوستانمان در غرب و سایر نقاط جهان باید به سازمان‌ها و مؤسسات خصوصی و تمامی آنهایی که در خط مقدم این مبارزه هستند کمک نماید.

مورد چهارمی که آمریکا باید مورد توجه قرار دهد، اصلاحات است: اصلاحات سیاسی، اقتصادی و آموزشی. طرح‌های جدید آمریکا قصد دارند که بیش از یک میلیارد دلار کمک مالی سالیانه این کشور به کشورهای اسلامی دوست را هماهنگ سازند. رئیس‌جمهور آمریکا به همین دلایل یک طرح تجارت آزاد را پیشنهاد داده است. کل دنیا سهم عظیمی در نتیجه این امر و در کمک به دوستانی دارند که در بیرون از مرزها از میلیون‌ها نفری که افراط‌گرایی را رد می‌کنند و در واقع قربانیان مستقیم آن هستند حمایت می‌کنند. تاریخ حامی آزادی و تساهل، مدرنیته و دموکراسی است. این امر نیازمند شهامت، قاطعیت، استواری و شکیبایی همه

ماست. ما می‌توانیم چنین عزمی را جزم نماییم و ضوابط اخلاقی پیروز خواهند شد.

آخرین سخنران میزگرد بر آسیای مرکزی به‌عنوان بهترین منطقه احتمالی برای شروع جنگ عقاید در این «مبارزه وجودی» تأکید نمود. اصلاحات دموکراتیک و اقتصادی برای ثبات بلندمدت ضروری هستند، چرا که مردم بدون برخورداری از فرصت مشارکت در حیات مدنی یا آزادی‌های دینی در کشور خویش، به مخفی‌کاری روی خواهند آورد. در واقع این دقیقاً آن چیزی است که امروز در آسیای مرکزی در حال وقوع است. وی تأکید داشت که هرچند استفاده از سرکوب ممکن است این جنبش‌های مخفی را خنثی نماید و برای این رژیم‌ها فرصت ایجاد استراتژی‌های سازنده را فراهم کند اما این فرصت پایان یافته است: «رژیم‌های آسیای مرکزی به نحو فزاینده‌ای دارند بی‌رحم می‌شوند».

در این برهه آمریکا چه کاری برای کمک می‌تواند انجام دهد؟ اول از همه، مردم آسیای مرکزی باید به جای ایدئولوژی‌های وارداتی با فرهنگ‌ها و تفاسیر اسلامی سنتی خودشان مجدداً آشنا گردند. آمریکا نمی‌تواند کمکی به آموزش پیشوایان[1] محلی که نقطه شروع مهمی نیز می‌باشد بنماید اما می‌تواند برای آموزش و پرورش پایه‌ای (سکولار) کمک مالی فراهم نماید. آمریکا همچنین می‌تواند به حفظ مرقدها و دست‌نوشته‌های مذهبی کمک نماید. با این وجود چه بسا مهم‌ترین کمکی که آمریکا می‌تواند بکند عبارت است از ایجاد فضایی سیاسی برای سازمان‌های خصوصی جهت عهده‌داری این وظایف.

علاوه بر این، ترکیه به‌عنوان یکی از دو دموکراسی خاورمیانه و تنها متحد مسلمان آمریکا در ناتو بایستی بهتر درک گردد، به‌گونه‌ای‌که بتوان آن را الگوی آسیای مرکزی قرار داد. جامعه ترکیه راهی را هم برای آزادی مذهب و هم برای کنترل گرایش‌های افراطی پیدا کرده است. وی چنین استدلال کرد که هرچند الگوی کمالی (منسوب به کمال آتاتورک) نمی‌تواند به‌طور یکجا و کلی برای دیگر کشورها به کار برده شود، امادر تجربه ترکیه عناصری وجود دارند که کاملاً کاربردی هستند؛ نظیر تدریس اصول اساسی اسلام در مدارس سکولار به‌گونه‌ای که مردم در آینده از برداشت‌های افراط گرایانه در امان باشند.

1. Imams